ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات

تحریر الشهادتین

فارسی شرح مبسوط

سرّ الشهادتین

در مطبع منشی نولکشور طبع شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2987

۲۹۶۶۲
۱۳۶
۰۲۹۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن آفاض علی الشهداء سحائب الرحمة من السماء واعطاهم نعیم الجنان فلهم
ترقی و ریحان واسعادهم بحیوة لا یعتریها فناء ولا زوال ولا نقصان فهم فی
عیشة من الرضوان والصلوة والسلام علی خیر من شهد لدعوة الخلق الی الحق
بصدق البیان فهو الذی لیس کمثله شیء من الملائکة ولا الانس والجان وهو
عین الاعیان وعلی آله واصحابه الذین جاهدوا فی سبیل الله وبذلوا اموالهم
وانفسهم ابتغاء وجه الرحمن فاولئک علیهم الصلوات من ربهم ورحمة وغفران
وهم هداة سبل الایمان والعرفان اما بعد بر ارباب سلوک طریق هدایت برگزیده
و دامن ... از خس و خاشاک ضلالت برچیده ... مخفی و مستتر نخواهد بود که ماجرای شهادت
جناب سید الطیبین الطاهرین حضرت حسنین علیهما التسلیمات والتحیات که الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة طغرای فرمان مناقب شان است و هما ان ابنای وهما
ریحانتای من الدنیا گلی از گلستان فضائل این هر دو رفیع الشان خاصه سانحه کربلا و
واقعه شهادت جناب سید الشهداء علیه الوف من التحیة والثناء امریست که عقول عقلا در ان
متحیر و هر کسی از اهل خرد در اکتناه آن گم کرده پا امریست که راکبان دوش ...

CHECKED 1996-97

بایشان محبوبی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا علیه افضل الصلوات
من الملک الاعلی داشتند روی اینهمه مصیبت ها دیدند و تشنگی کشیدند ابتلا و خصوص شهادت
کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه دیگرست و حالات معشوقانه دیگر
شعر گل را چه غم که بر سر تخت تجمل ست ❊ هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل ست ❊ پیش سلفا
و خلفا از علما و فضلا سخنها درین باب گفته و در تحقیق و مسلک بیان سفته اند لیکن سخنی که بپایه
بجای رساند و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة المفسرین
زبدة الاصولیین الفقهاء و المتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبد العزیز دهلوی
تغمده الله بالرحمة و الغفران و اسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی صفاتش بغایت
اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف افتاده قرع
صماخ نکرده که در رساله سر الشهادتین پرده از روی این راز سربسته کشوده و این
سر مکتوم را چنان وانموده اند که کتب متداوله علما ازان عاری و اسفار طلاب و فضلا
ازان خالی ست و رساله مذکوره با کمال بلاغتی که دارد هر چند برای اهل [illegible]
مقصود کلام کافی و وافی ست لیکن چون شاهد تعبیرش بحجاب عبارات عربی چهره گزین
و نازنین بعنوان متین همقرین گشته منفعت عامه و افادت تامه داعی بر تعبیرش بتسهیل
بزبان فارسی آمد تا نفعش عام و فائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله
که بمفحوای این شعر فی الجمله نسبتی بنوکانی بود [illegible] بلبل همین که قافیه گل شود بس ست
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریه بوده [illegible]
در ریاض تحقیق و مانده خواست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره باستحصال نسبتی
که ذره را با آفتاب ست پردازد و به اکتساب این سعادت علم افتخار بر افرازد چنانکه
باوجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل و اندک مهلت بانصرام این مهم پرداخت
و بیشتری از مقالات باضافه روایات پرداخته بجاهائیکه مناسب بوده باب

تفصیل بر روی اجمال کشوده این ترجمه را موسوم به تحریر السّها و تبیین نمود با آنا
أشرع في المقصود متوكّلاً على مفيض الخير والجود إنّه وليّ التوفيق والهداية وعليه
التوكّل في البداية والنهاية قال الأستاذ العلّامة أنار الله برهانه وأفاض علينا فيضانه

اعلم رحمك الله تعالى أنّ الكمالات التي افترقت في الأنبياء
عليهم السلام قد اجتمعت في نبيّنا صلّى الله عليه
وسلّم بدان رحمک الله بر تو خدای تعالی البته کمالاتیکه متفرق و منتشر بودند
در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شدند در ذات پیغمبر ما
علیه الصلوة والثنا و تفصیل این اجمال است که ارشاد میرود و فقال
أُعطي الخلافة كما أُعطي آدم وداود عليهما السلام
وأُعطي المُلك كما أُعطي سليمان عليه السلام وأُعطي الحُسن
كما أُعطي يوسف عليه السلام وأُعطي الخُلّة كما أُعطي
إبراهيم عليه السلام وأُعطي الكلام كما أُعطي موسى
عليه السلام وأُعطي العبادة كما أُعطي يونس عليه
السلام وأُعطي الشكر كما أُعطي نوح عليه السلام
پس بتحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه داده شده آدم و داود علیهما السلام
و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد
حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلّت اتحاد
را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را
چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را
چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد
نوح علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از انبیای کرام وصفی و لقبی خاص است

که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت
از نیابت حق در تبلیغ احکام شرعیه و ترویج امور دینیه و سیاست امت و تدبیر مملکت
و انتظام عالم و اصلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح معاش و معاد بندگان
خدا ست و وصف ملک و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه ست و وصف
حسن جمال که عبارت ست از تناسب اعضا و صباحت خد و شیاقت قد و ملاحت
نیکو قد شدن
رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه
در قیاس تخمین عقل و دانش گنجد و نه بمیزان اندازه وهم و گمان سنجد و وصف
خلت که عبارت از یار جانی و دوست روحانی ست که تعبیرش بیک جان در دو قالب
کرده اند و این معنی شانی از شیونات خلت انسانی ست تا آنکه نسبت بحضرت حق جل و علا
این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند
که این معنی محبت و کیفیت صرف ست که تعبیر و عنوانش از بوش تعلق با قوالب
الفاظ پاک و صاف برآمده و وصف کلام که معنی از تشریف همکلامی با علام ست
و وصف عبادت که لفظا مشعر از اظهار و تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد با
عظمت و جبروت معبود ست و در حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی
حق ست که نقش ماسوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد
هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از قضای حق ست بدون صرف
اعضا و جوارح و قلب و روح و سایر آنچه خالق برای آن شده حاصل نشود
بلکه اگر تعبیرش بفنای شاکر در بقای منعم نمایند اولی و انسب باشد
بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن آدم و داود و دیگر چند انکه ملقب
به خلیفة الله گشته اند و ملک و سلطنت که از اوصاف ذاتیه حضرت سلیمان ست
و حسن جمال که ضرب المثل بآن یوسف شده اند و خلت در اتحاد که مشتهر

باتصاف آن ابراهیم خلیل الله گشت و کلام که لقب کلیم الله کاشف از محبوبیت
موسی بانست و عبادت و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور اند و شکر که آنرا
نامزد نوح کرده اند مجموعهٔ این صفات و گلدستهٔ این کمالات ذات [illegible]
آن سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات ست خوش گفت آنکه گفته است
شعر حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری :: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ::
بلکه اگر دیدهٔ بصیرت وا شود و نظر بغور و امعان رود حضرت ختم المرسلین علیه الصلوة
والسلام شریک غالب در جملهٔ اوصاف کمال بر آمده علم قصب السبق ربائی
و درین میدان بر افراشته قدم اعجاز توام را از سائر انبیا فراتر گذاشته اند
نبی بنی آدم و داود را اگر بلقب خلیفة الله ساختند نوبت محمد رسول الله
پنجگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر نمود
حق جل و علا بخطاب سرور انبیا در مقدمهٔ حضرت زینب زوجناکها فرمود
زنان مصر مشاهدهٔ جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب آئینهٔ
کمال مطلق صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس خلت
پوشید محمد قبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور شنید
خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک بدیدهٔ سر دید مشتهر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر
مشهور ست احمد در صبر و شکر صابر و شکور المختصر هر جمالی و کمالی که بسائر انبیا
دادند همان و بهتر از آن بسرور انبیا دادند چنانچه صفات مذکوره که فرادی
فرادی در ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفتند اجتماع و ازدواج آنها
در یک ذات پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله وسلم
جلوهٔ دیگر و کمالی احسن پیدا کرد لیکن چون اشتراک دیگران عائق از تفرد

وامتیاز کلی واختصاص تجلی ست آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم به المخصوص وممتاز بدیگر اوصاف وکمالات ساختن تا شاهد فضیلت
بی پرده بر منصهٔ ظهور جلوه گر شوند ونقش اشرفیت بی شائبهٔ خفا واختفا بر نگین شهود
نشیند لهذا اضافه می شود وقد زیدت له کمالات اخر من انواع الولایات
والمحبوبیة المطلقة والاصطفاء المطلق والرؤیة والقرب الاتم
والشفاعة العظمی والجهاد مع اعداء الله الی غیر ذلک
من الکمالات کالعلم الوسیع والعرفان الاتم والقضاء والفتیا
والاجتهاد والاحتساب والقراءة وغیرها تحقیق زیاده کرده شد برای
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کمالات دیگر از اقسام ولایات وتصرفات
ومحبوبیت مطلقه وبرگزیدگی مطلق ودیدار حق وقرب تمام وشفاعت عظمی وجهاد
ومحاربه با دشمنان خدا وغیر ازین کمالات کمالات دیگر هم اضافه شد همچو علم وسیع
وعرفان اتم وقضا وفتوی واجتهاد واحتساب وقرائت قرآن وغیر آن باید دانست
که ولایت عبارتست از تصرف در ثقلین وقرب ومنزلت نزد رب المشرقین ورب المغربین
واین تصرف عام وقرب تمام متنوع بانواع کثیره ومنقسم باقسام عدیده است که بیان
تفصیل آن بر صفحه وارین وصحیفهٔ کونین هم ثبت نمی تواند شد واز ینجاست
که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارتست از معامله
راز ونیاز با خدا وقرب تمام با مولی است افضل از جهت نبوتست که مراد
از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی ست ومحبوبیت مطلقه عبارت ازان است
که جمله اقوال وافعال واعمال واحوال در ظاهر وباطن محبوب ومرغوب حق باشد
وتمامی امور متعلقه با دین ودنیا بلکه خویش سراسر مقصود ومطلوب
حضرت مطلق گردد واصطفای مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلقه است

در واقع همتای حبیبیت میان آنست که چه محبوبیت ملازم مقبولیت ست پس
مقبول مطلق البته محبوب مطلق باشد فلهذا اتفاق بهم محبوبیت به مصطفا اختیار افتاده
تا ترتیب وضعی میانه دو حرکی دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم
و تاخر فیما بینهما هیچگونه از دست نرود و دوم میتوان که عبارت از دیدار حق ست تحقیق
همین ست که در شب معراج به دیده سر دست داده و قرب اتم که کریمه ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی اشعار بدان است هرچند حسب متعارف زیاده بر اتصال
دو قبضه کمان که باهم پیوسته باشد و اشعار به تعانق دو کس متعانق که هریکی
هم آغوش دیگری گردد قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که به مقدمه آن
آیه وافی هدایه سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
باشد نسبت بذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی ست
که پای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شنا به این مرتبه را اجزا [illegible] و [illegible]
در آغوش نباید کشید چنانکه مثل روح الامین بقرب حضرت [illegible] کرده [illegible] مضمون این شعر
شعر — اگر یکسر موی برتر پرم ؛ فروغ تجلی بسوزد پرم ؛ زبان کشاید
طائر افهام و اوهام با سوختگان [illegible] را چه یارا که اینجا پر و بال گشاید
و شفاعت عظمی که منتهی متمنای آن نجات از تجلی دخانی که جمله انبیای کرام
درین [illegible] نجات [illegible] نجات خاتم نبوت مفری ندیده اند و خائف [illegible] آن
استخلاص سایر عصاة مومنین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین
منطوق و مکشوف [illegible] بدون آن نگفته اند خود ظاهر است
و به همگنان با هر وجه جهاد با دشمنان خدا اختصاصی ست که احدی از انبیا غیر
آنحضرت علیه الصلاة والسلام بنفس نفیس خود با آن مامور نشده و این کمالی ست که شعر
از منتهای شجاعت ست که کلام معجز نظام انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب

بحدا فسیره بر آن گواه است و علم وسیع که فحوای علمت علم الاولین والآخرین
گلی ازین گلستان ست و ندای فاوحی الی عبده ما اوحی تمیمی ازین بوستان
خارج از نطاق ناطقهٔ انسان و حال عرفان اتم از تقدمهٔ قرب اتم ظاهر چه هر قدر
که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و چون قرب اتم بجائی رسید که کنه آنرا
بدیدهٔ عقل دوربین نتوان دید پس عرفان اتم هم بمرتبهٔ فائز که هوش و حواس
از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت از رفع قضایا و قطع تنازع میانهٔ
بندگان خدا ست از ملاحظهٔ خلق کریم و لطف عمیم آن مصلح کل و هادی سبل پیدا
و هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و باطل بجز صورت رضا در مرآت دلها
نمی دیدند و غیر از آمنا و صدقنا شاهد مقال را در آغوش بیان نمی کشیدند
و قانون فتوی از نظارهٔ شواهد کتب احادیث و سیر نضارت بخش البصار
ناظران است و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد و هدایت
بنیاد که وحی باطنی عبارت از آن ست بعد انتظار وحی بضرورت قوت
حادثه عمل بان برای بعضی قضایای مقتضی بدان و قاعدهٔ کلیه برای جزئیات اجتهاد
جملهٔ مجتهدان و احتساب که معاملهٔ محاسبهٔ بندگان بجزا و سزا مبتنی بر آنست
ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات منادی بآن و کمال قرائت که مشتمل صورت
تجوید و وجوه اختلاف کلمات و حروف قرآن ست به تفاصیل قراء سبعه و غیر آن
مستغنی از بیان اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات
تعبیه کرده اند پس منجمله آنچه متعلق بجسم شریف ست این ست که از پیش و پشت
هیچو پیش بود در شب تاریک مانند روز روشن می دیدند و این تسویهٔ لیلی ست
روشن بر آنکه بدن لطیف و عنصر نظیف گوئیا روح مجسم بوده که کارفرمای
قضا از سرشتهٔ ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روی آن گشاده و قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینهٔ منوره کعبه
معظمه را بچشم سر دیده سمت قبله راست فرمودند و یازده ستاره عقد ثریا بی شائبه
تکلف بدیدهٔ ظاهر شماره می نمودند درین مقام تماشا کردنی ست که نگاه معجز انتباه
در حقیقت دوربین حق بینی بوده که هر جا که میرسید کار خود میکرد و کمال سماعت
بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده
ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
نگشته بگوش من رسید و ازان باب هفتاد هزار ملائک برای متابعت سورهٔ
انعام رخصت نزول از آسمان بسوی زمین کشیدند ازین حدیث قوت شنوائی و
بینائی هر دو یافتنی ست که هر قدر که آن حضرت علیه الصلوة والتحیة عنایت شده
نصیب دیگری نگشت و کمالاتی که مخالط بلعاب دهن بوده خود مشهور و مسلم است چنانچه
شفای درد چشم حیدر صفدر روز خیبر از تطلیهٔ بزاق شریف دست داده و رفع تشنگی
امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیسیدن لسان اعجاز بیان اتفاق افتاده
که تمام روز از سیرابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال
اهلبیت عظام همین معجزه را در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب
دهن که شان عسل شکسته و آب حسرت را در گلوی قند مکرر گره بسته چنان بود که
یکقطره ازان آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن جمال
و براقت و لمعان نور کمال چگویم که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت
براء بن عازب بران گواه است که در شب ماه آنحضرت علیه الصلوة والسلام را
حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم
بحدیکه لمعان نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که گفته شعر

تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی ⁂ ارنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی

وحال لطافت و نظافت کف و عطر بیزی و عنبرفشانی شمیم بدن از حدیث انس بن مالک
حالی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت ست که ما مسست دیباجة ولا حریرا الین
من کف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا شممت مسکا ولا عنبرا اطیب من
رائحة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام زیاده تر
از دیبا و حریر بوده و شمیم خوش نسیم بدن مبارک آنجناب بتفضیل بر بوی مشک و عنبر
گشوده و ازینجاست که از هر کوچه و کوی که گذشتندی رهگذر تمام عنبر و عطر میگشت حتی که
همین علامت و نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
میرسیدند و علی هذا القیاس دیگر کمالات بدنی که بیانش بسطی در کلام خواهد [illegible]
[illegible] و ورای این قسم کمالات پس کمال شق قمر خود اظهر من الشمس ست که از عرب تا هند
اشتهار یافته چنانکه راجه [illegible] کار بند تصدیق این سانحه شگرفه
از [illegible] شده مشرف باسلام گردید و راجه [illegible] حاکم [illegible]
وقت شب خود مشاهده این معجزه را بچشم سر دید و کمال سیر معراج و سواری براق
و گذشتن از سدرة المنتهی و رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بتلاوت سورة اسری
عیان ست و عیان را چه بیان و کمال اول برآوردن سر از قبر و نشر
و حصول افاقه از بیهوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائک
در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن
و لوای حمد در دست داشتن و حضرت آدم را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن
و اولین گذر از پل صراط فرمودن و [illegible] بهشت گشودن و بمرتبه
وسیله که فوق آن هیچ مرتبه متصور نیست اعزاز یافتن و بمقام شفاعت
متحلی بالطبع شتافتن همه مخصوص بسرور انبیا علیه الصلوة والثنا ست
مجملا استیفای کمالاتی که از دائره تخمین و تحریر [illegible] بیرون ست

واحصای صفاتی که از دورهٔ تحریر و تقریر افزون ست کار زبان بیان و زبان قلم نیست
پس همان بهتر که علم اختصار درین فضای ناپیدا کنار برافراخته دهان به بیان
را بمضمون مصراع مشهور رطب اللسان باید ساخت یعنی ع بعد از خدا
بزرگ توئی قصه مختصر و متوهم نشود که اتصاف ذات سرور کائنات صلی الله علیه
و آله وسلم بجمیع کمالات مسلم لیکن کمال شهادت که بفحوای خبر صدق اثر وددت
أنّی أُقتَلُ فی سبیل الله ثم أُحیی ثم أُقتل ثم أُحیی ثم أُقتل باین قدر اهتمام از روی حصول
وانصرام آن میداشتند بمعرض القوة ماند زیرا که مستند ادراک همین سخن ست
که بقلم براعت رقم میرود لکن بقی له کمال لم یحصل له بنفسه و
هی الشهادة یعنی لیکن باقی ماند آنحضرت را کمالی که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود
و آن شهادت ست و چون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس نفیس
بی چیزی نباشد سخن درگذشت این را میرود و قال السر فی عدم حصولها له
بنفسه صلی الله علیه وسلم انه لو استشهد فی الحرب
أدی ذلک الی کسر شوکة الاسلام واختلال الدین و سر در عدم حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیست که اگر شهادت می یافت
در معرکهٔ جنگ میرسانید آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال دین
متین نمیدانی که در غزوه احد از تمثل شیطان بتمثال جعال بن سراقه و تفوه
او بجز کذب اثر الا ان محمدا قد قتل چها چها از حیص و بیص که در لشکر اسلام نیفتاد
و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود نصرت و فود رو ننداد و هرگاه چنین مضمون
کذب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح و نصرت
منعکس بانهزام و هزیمت شود و رود و مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید کرد
که کار تا کجا رساند و حال شهادت ذهنی و سری غیر ازین نیست که ارشاد میشود

وَلَوِ اسْتُشْهِدَ لَشُكِّلَ وَشُبِّهَ أَكْمَلَ وَتَمَّ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْتَهِرْ أَمْرُ
شهادتیه اگر شهید میگشت ناگهان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفای
او شهادتی یافت امر شهادت و تا جز است سے شهادت بعض خلفا که مراد از ان حضرت
عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشته اند بسبیل اختصار اینست که حضرت فاروق اعظم
رضی الله عنه در مدینه طیبه فوقی مسجد نبوی علیه السلام اشتغالی با امامت نماز فجر داشتند که ناگاه
فیروز مجوسی که او را ابولولوی گفتند و از مدتی در کمین بوده انتظار فرصت
وقت میداشت در عین مشغولی نماز قابو یافته از کارد دو سر دو سه ضربه
بر شکم آنحضرت زده اولین رخنه در بنای اسلام انداخته روی خود را بدوده
جسم تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهای کاری خورده بهانجا
بصبر و تحمل نشستند و عقد استخلاف امامت نماز را در همان حالت بگردن
عبد الرحمن بن عوف بستند بعد از انکه آنجناب انجانه آورده بتا و یه وصایا
و تکمیل مشوره می پرداختند روز سوم که یکشنبه غره محرم الحرام سنه بست
و چهارم از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورده بفردوس اعلی شتافتند
اما قصه شهادت حضرت ذو النورین رضی الله عنه پس این سانحه در حقیقت
مقدمة الجیش واقعه کربلا و نموذج آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوش
مصائب بر سر وقت خلیفه مظلوم ریختند صبر و تحمل بر آن که محض بداعیه عشق بوده ای
کلمه گویان بوده خارج از طوق انسان است خلاصه بعد نماز جمعه هژدهم ذی حجه
چند کس از شوربختان بلوائیان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده
در حین مشغولی بتلاوت قرآن شربت شهادت با آب شمشیر در گلوی تشنه آن
مظلوم ریختند دست خود را بپایان دوزخ آویختند چنانچه سرخی خون
آنحضرت بر فی کریمه فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ که بوم شهادت نوبت

ف
دگر اجمالی بیان شهادت خلفای راشدین

نوی بروزن کوی بمعنی اندرون ۱۲

عشق ... یا زد ... اندر ... ۱۲

تلاوت آن و همان آیه آن وقت جاری بزبان بوده گرویده هنوز باوجود انقراض
زمان و قرن ها گذشته هنوز همان اثر خون دران مصحف که مشهور به مصحف امام است موجود
و در نظر خواص و عوام مشهور و این سانحه یعنی افتادن خون حضرت عثمان رض
بر آیه مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الهی که تفسیرش محتاج شرح
و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شهید اینست جناب علی مرتضی
علیه التحیة والثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی شب
برای ادای نماز فجر از خلافت سرا بمسجد کوفه تشریف آورده مردم خوابیده را
بصدای تکبیر تنبیه میفرمودند تا بیدار شده بسرانجام وضو و طهارت پردازند روزی بر
همین عادت از در مسجد در آمدند که از عقب ستون ابن ملجم ملعون یک ضرب شمشیر
زهرآگین بر سر مبارک ایشان زد هرچند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود
نموده و این ماجرا نوزدهم رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت
نبوت بوده اتفاق افتاده روز سوم بیست و یکم آن ماه هم جلیس شهدای اولین
و همسفر عظمای خلد برین گشتند انا لله و انا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منحصر در همین دو صورت بوده
که در معرکه جنگ با کفار بطریق اعلان و اشتهار خلعت شهادت شانی پوشیدند
یا ناگهان و پوشیده صورت استشهاد در آینه اختفا می دیدند بر تقدیر اول
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت درهم و برهم میگشت
و بر تقدیر ثانی امر شهادت بحد شهرت و اشتهار نمی رسید بلکه شاهد شهادت
حله تمام و کمال نمی پوشید چنانکه میفرمایند بل ولا تثبت الشهادة لان
تمام الشهادة ان يقتل الرجل في الغربة والكربة وان يعقر
جواده ويلقى جثته مطروحة ويقتل حوله جمع كثير من اعزة اصحابه

وأقاربه وأن ينهب ماله وأن تؤسر بناته وإماؤه كل ذلك
في ذات الله تعالى بلکه شهادت باتمام نمی رسید زیرا که تمامی شهادت آنست که
کشته شود مرد در حالت غربت و کربت وبی کرده شود اسپ و مرکب او انداخته
شود بدن او بر زمین کشته شود وگرداگرد او جماعت کثیره از عزیز ترین یاران وقریبان
او وغارت کرده شود مال او واسیر شوند زنان او ودربدر روند یتیمان او وهمه این
صدمات محض برای خدای تعالی باشند وآنکس فی سبیل الله این جمله
مصائب را بر خود گوارا سازد وچون حصول چنین شهادت که فائز بدرجه تمام
وکمال باشد بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلا واسطه ممکن نبود
فاقتضت حكمة الله تعالى أن يلحق هذا الكمال العظيم بسائر كمالاته
بعد وفاته وانقضاء أيام خلافته التي تنافي المغلوبية والمظلومية
برجال من أهل بيته بل بأقرب أقاربه وأعز أولاده ومن يكون
في حكم أبنائه حتى يتحقق ما هو حالهم ويندرج كمالهم في كماله
پس اقتضا کرد حکمت وکارسازی خدای تعالی که لاحق شود ومنضم گردد این کمال
بزرگ که همواره محبوب ومرغوب بوده بسائر کمالات او بعد وفات او وعقب
انقضای ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت ومظلومیت است بوساطت
مردان از اهل بیت او بلکه بواسطه نزدیک ترین اقربای او وعزیز ترین اولاد او
وشخصی که باشد در حکم پسران او تا حال ایشان ملحق ومنضم بحال او شود
وکمال ایشان در ضمن کمال او مندرج گردد فتوجهت عناية الله تعالى
بعد انقضاء أيام الخلافة إلى هذا الإلحاق پس متوجه شد عنایت
خدای تعالی واراده او بعد گذشتن ایام خلافت بطرف این الحاق تا این
کمال هم لاحق ومنضم بسائر کمالات آن حضرت گردد وحالت منتظره برای

حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیهما السلام
منابت جدهما علیه افضل الصلوات والتحیات وجعلتهما
مرآتین للملاحظة وضابتین لجماله پس نائب و قائم ساخت آن عنایت و ارادهٔ الٰهی
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بمقام جد امجد ایشان گردانید
این هر دو قرة العینین را دو آئینه برای ملاحظهٔ کمال او و دو رخساره برای
مشاهدهٔ جمال او تا صورت کمال شهادت درین مرآت رسول نمایان شود
و صفای طینت حسنین عینک شهادت رسول الثقلین گردد چون شهادت
در نفس الامر انحصار در دو قسم از سریه و علانیه داشت و هر یکی را از انها
لوازم و آثار مخصوص ست کلام در تقسیم و تفصیل آن میرود ولما کانت الشهادة
علی قسمین شهادة سر و شهادة علانیة قسمت علیهما
و هرگاه بود شهادت بدو قسم یکی شهادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این
قسمین متضادین در محل واحد از محالات ست قسمت کرده شد بران هر دو
یعنی یکی را از سبطین طیبین شهادت سریه دادند که در جلباب خفا و اختفا
شاهد حالش مستور و محجوب ماند و دیگری را شربت شهادت علانیه
چشانیدند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز از ارض تا سما آشکارا
و هویدا باشد و از انجا که غیب را بر شهادت و سر را بر علانیه تقدم بمثابه
تقدم طبع بر وضع ست و نیز سر مثل اجمال ست و علانیه همچو تفصیل و تفصیل
بعد از اجمال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را مختص بقسم اول فرمودند و فرزند
اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدم و تاخر رتبی میانه
سبطین از دست نرود و ظهور شهادت بعد مرتبهٔ غیب و وقوع تفصیل بعد
اجمال صورت پذیرد و اجمال همین تفصیل ست که ارشاد می شود فاختص السبط

الاکبرُ بالقسمِ الاوّلِ پس مختص گشت فرزند اکبر بقسم اول یعنی شهادت
سرّیه حال الشروع و بودن سر و آثار سیره و لمّا کان امرُها مستوراً لم یظهر
لما ذکر فی الوحی و اُبهم امرُها عند الوقوع ایضاً حتّی وقعت
علی یدی زوجته والزوجیّة من علائق المحبّة دون العداوة
وکلُّ ذلک لانّه مبنیٌّ علی السرّ والاخفاء ولذلک لم یُخبر به
النبیُّ صلّی الله علیه وآله وسلّم ولا امیرُ المؤمنین علیهما
التحیّة والثناء ولا غیرُهما هرگاه بود حال شهادت سریه پوشیده
و پنهان از نظر مردمان ظاهر گشت ذکر آن در وحی و مشتبه ماند حالش نیز در وقوع
نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقه های محبت است
نه عداوت و این همه برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر سر و اخفاست
و لهذا خبر نداد بوقوع آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه امیر المؤمنین علی
علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی هرگاه مبنای این قسم شهادت بر سر و اخفا بوده
از کتمان این راز ناگزیر افتاد لهذا وقوع آن از دست زوجه که از همچو انجنین کار
نباید برای اشتباه و استتار صورت بست و بیانش در وحی سماوی و فهم وحی
خیر البشر و نیز در اثر جناب حیدر صفدر وا بر گشت تا این سر مکتوب قبل از
وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان
است چنانکه حالش بیان میشود و اختصّ السبطُ الاصغرُ بالقسمِ الثانی
ولمّا کان مبنیُّ امرِهِ علی الشهرةِ والاعلانِ اُنزل
اوّلاً فی الوحی علی لسانِ جبرئیل وغیرِه من الملائکة ثمّ
بتعیینِ المکانِ وتسمیتِهِ وتعیینِ الزمانِ وهو رأسُ الستّین
ثمّ اشتهر امرُهُ واُعلن ذکرُهُ علی لسانِ امیرِ المؤمنین

کرّم الله وجهه فی سفره الی الصفّین واختصاص یافت فرزند اصغرش قسم
دوم از شهادت وهرگاه بود بنای امر آن بر شهرت واعلان نازل کرده شد
اول وحی بر زبان جبرئیل وغیر آن الا آنکه بعد از آن به تعیین مکان وتسمیهٔ آن
که مشهور بکربلاست وتعیین زمان که شروع سال شصت ویکم از هجرت بوده
پیشتر اشتهار یافت امر آن وظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفّین که نام موضعی در حدود عراق است وبیانش
بیاید یعنی چون بنای قسم ثانی که مرتبهٔ کمال شهادت است بر اشتهار واعلان اشتداد
مطلب لوازم وآثاری که مقتضی کمال ظهور اظهار باشد ضرور باید لهذا ذکرش قبل از
وقوع واقعه وحی سماوی با تعیین مکان وزمان وارد گشت ونیز بیانش از
زبان ولایت ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح سانحه
صورت بست اما اموریکه بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار واظهار باشد
پس بیانش میشود لمّا وقعت واقعة الشهادة اشتهر
امرها بانقلاب التربة دماً وامطار الدم من السماء
وهتف الهواتف بالمراثی ونوح الجنّ وبکائهم وطواف
السباع حافظات لجثته ودخول الحیات فی مناخر قاتلیه الی غیر
ذلک من اسباب الشهرة یعنی هرگاه واقع شد واقعهٔ شهادت مشهور شد حال
آن بانقلاب خاک بخون وباریدن خون از آسمان ونالیدن هاتفان
بمرثیه‌ها ونوحهٔ جن وگریهٔ ایشان وگردیدن درندگان گرداگرد برای محافظت
بدن او وآمدن مارها در سوراخهای بینی قاتلان او وغیر آن از
اسباب وعلامات شهرت واعلان باید دانست که بعد سنوح سانحهٔ
هوشربا ووقوع واقعهٔ جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا

علیه الوف من التحیة والثنا بتیتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب
استشعار و باعث اظهار این واقعهٔ غریبه و سانحهٔ عجیبه گردد از آن جمله از انقلاب
خاک بخون ست حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن
خون تازه در غایت سرخی نبرآمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود
که خمها و سبوها و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن هواتف
بمراثی و نوحهٔ جن و بکای اینها پس بر معروف حال کز انهمه بدیهات سنیهٔ مخترعه
جهال ست و هیچ محلی از عقل و نقل نمی‌شنید محمول نباید کرد بلکه مراد از هتوف
هواتف بمراثی اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکاء و تشهیر مصیبت
سید ایشان ست چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات ست بطریق تاسف و تلهف
ولیس و نوحهٔ جنیان و بکای ایشان عبارت ست از گریستن بفریاد و فغان
فقدان آن نوحهٔ ممنوعه که معمول و مرسوم بندهمان این زمان ست که در کتب
صحاح و روایات مشهوره ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بران ثابت
و متحتم پس عبارت متن رساله شریفه را محمول بر سند بدعت ساختن خود را
در هاویهٔ ضلالت انداختن ست و برهان ساطع و حجت قاطع بر نفی مراد
مصنف علیه الرحمة فحاوی مراثی و نوحه های منقوله از زبان جنیان ست
که بجای خود بیاید و آنچه گفتم شائبه از تعصب ندارد که مقصود ازین کلام هدایت
خاص و عام ست نه ضلالت کافهٔ انام اما محافظت درندگان بر ابدان
شهیدان و در آمدن مارها در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران
و سامعان و سزای و جزای بدبختان ست اما ورای اینها از اسباب شهرت
و اعلان مانند حنظل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن
زعفران و هم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن روزها همچو شبهای آن

وگریستن آسمان تا امتداد زمان وغیر از آن از حوادث دوران آینده مذکور شده
وظهور چنین وقائع خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
برای آنست که مذکور می شود لِيَطَّلِعَ الْحَاضِرُونَ وَالْغَائِبُونَ
عَلَى وُقُوعِهَا بَلْ بِإِبْقَاءِ الْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ الْمُسْتَمِرِّ وَتَذْكِيرِ تِلْكَ
الْوَقَائِعِ الْهَائِلَةِ فِي أُمَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ نِهَايَةَ
الشُّهْرَةِ فِي الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْجِنِّ
وَالْإِنْسِ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ تا مطلع شوند حاضران و غائبان بر وقوع
این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذاشتن گریه و حزن مستمر و یاد داشتن
این وقائع هولناک در امت او تا روز قیامت فلهذا بتحقیق رسیده آن وقائع
بنهایت شهرت در عالم علوی و عالم غیب و شهادت جن و انس گویا و بی زبان
که مراد از حیوانات و جمادات ست یعنی غایت از اظهار و اشتهار و ظهور لوازم
و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران و غائبان نیست که هر حاضر و غائب
برین سانحه هوش ربا مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک شریک و ناجیا
بر چنین واقعه غم فرسا خبردار گردد بلکه مقصود اصلی و غرض حقیقی ازین همه باقی
ماندن غم و الم دائم و تذکر و یادگاری وقائع هول اندوز و سوانح غم فرسود درین
امت تا قیام قیامت ست و لهذا واقعه بنهایت شهرت و اشتهار
در عالم علوی و سفلی رسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت جن
و انس و ناطق و صامت مشتهر گردیده و چون مقدمه شهادت ممهد شد
آوان بیان مقصود و آنچه متعلق بآنست رسیده چنانچه منصرم باشد
إِذَا تَمَهَّدَتْ هَذِهِ الْمُقَدِّمَةُ فَلْنَذْكُرْ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَذَا
الْبَابِ مَعَ الْإِشَارَةِ إِلَى مَا مَهَّدْنَا مِنَ الْمُقَدِّمَةِ مَذْكُورًا

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم چیزی را که متعلق باین باب است باشارتی
بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بسبب تمهید مقدمه هنگام بیان
مقصود رسید و بیانش موقوف بر تقریر ابنیت سبطین طیبین برای جناب
رسول الثقلین و تقریر ابنیت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال باکمال نبی الحرمین
صلی الله علیه وآله وسلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه نمودیم اما مقدمهٔ اولی
پس تفصیلش اینست فَنَقُولُ اَمَّا کَوْنُ السِّبْطَیْنِ ابْنَیْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَلَهٗ وَجْهَانِ پس میگوئیم اما بودن سبطین یعنی
حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس برای
آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین علیهما السلام برای حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام مبنی بر دو وجه وجیه است اَلْاَوَّلُ اَنَّ ابْنَ الْبِنْتِ لَهٗ
حُکْمُ الْاِبْنِ وَلِهٰذَا یُعَدُّ عِیْسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ
وجه اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است ولهذا شمرده شد عیسی علیه السلام
در فرزندان یعقوب علیه السلام زیراکه عیسی پسر مریم است و حضرت مریم از اولاد
یعقوب ولهذا عیسی از فرزندان یعقوب شمرده گشت پس ثابت شد که پسر دختر
در حکم پسر است وَالثَّانِیْ اَنَّهٗ قَدْ ثَبَتَ بِطُرُقٍ مُتَعَدِّدَةٍ اَنَّ النَّبِیَّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا ابْنَایَ وجه دوم تبنّی یعنی پسرخواندگی است
پس بتحقیق ثابت شد بطرق متعدده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ایشان
یعنی حسن و حسین هر دو پسران منند و از مؤیدات این حدیث است آنچه
امام احمد بن حنبل در مسند خویش روایت فرموده بیانش اینست وَرَوٰی
اَحْمَدُ فِیْ مُسْنَدِهٖ عَنْ اَبِیْ اِسْحٰقَ السَّبِیْعِیِّ عَنْ هَانِئِ بْنِ هَانِئٍ ۱
عَنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیٍّ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ سَمَّاهُ

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَرُوْنِيْ اِبْنِيْ مَا سَمَّيْتُمُوْهُ قُلْتُ
سَمَّيْتُهُ حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ قَالَ أَرُوْنِيْ اِبْنِيْ
مَا سَمَّيْتُمُوْهُ قُلْتُ حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ حُسَيْنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الثَّالِثُ قَالَ أَرُوْنِيْ
اِبْنِيْ مَا سَمَّيْتُمُوْهُ قُلْتُ حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ مُحَسِّنٌ ثُمَّ قَالَ إِنِّيْ سَمَّيْتُهُمْ بِأَسْمَاءِ
وُلْدِ هَارُوْنَ شَبَّرَ وَشَبِيْرَ وَمُشَبِّرَ أَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ وَ
الدَّارَقُطْنِيُّ فِي الْأَفْرَادِ وَالْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ وَابْنُ عَسَاكِرَ كُلُّهُمْ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ
اللّٰهُ عَنْهُ وَأَخْرَجَهُ الْبَغَوِيُّ وَالطَّبَرَانِيُّ عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ مِثْلَهُ وَفِي الْقَامُوْسِ
شَبَّرُ كَبَقَّمٍ وَشَبِيْرٌ كَقُمَيْرٍ وَمُشَبِّرٌ كَمُحَدِّثٍ أَبْنَاءُ هَارُوْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و روایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحق سبیعی از هانی بن هانی
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که بنمائید بمن فرزند مرا چه نام داشتید او را گفتیم
که نام داشته‌ام او را حرب پس فرمود بلکه او حسن است پس هرگاه پیدا
شد امام حسین گفت بنمائید مرا پسر مرا چه نام داشتید او را گفتیم که حرب
داشته‌ام فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید
بمن فرزند من چه نام داشتید او را گفتیم که نامش حرب کرده‌ام فرمود بلکه
او محسن است پس فرمود بدرستی که نامیدم این فرزندان را بنامهای
پسران هارون که بزبان عبرانی شبر و شبیر و مشبر است و روایت کرد
این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر
همه از علی مرتضی رضی الله عنه و روایت کرد این حدیث را محیی السنه
امام بغوی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و در قاموس است
شبر بر وزن بقم یعنی بفتح شین معجمه و باء موحده مشدده و ...

و در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر بفتح شین معجمه و کسر بای موحده مخففه ملحق بیای مثناة تحتانی و رای مهمله در آخر و مُشَبِّر بر وزن محدث بضم میم و فتح شین معجمه و بای موحده مشدده مکسوره و رای مهمله در آخر پسران هارون علیهم السلام اند پوشیده نماند که ازین روایات و امثال آنها مفتتح میشود که حضرت محسن در حضور حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام صحیح و سالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه از زبان نبوت ترجمان گشته و نیز باید دانست که جناب امیر المؤمنین کرم الله وجهه موافق عرف و عادت عرب که پسران خود را مسمی بنام اکابر مشهوره و رؤسای معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده مسمی فرموده بودند و هر گاه تبدیل اسامی مسرگانه از ارشاد رسالت بنیاد بظهور آمد دریافت شد که نام فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه بعد ازان پسران خود را بنامهای کبرای زمان فترت و ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسما صحابه کبار و خلفای نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان و غیره اسمای فرزندان جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتبره مروی است پس قیاس تسمیه بنام خلفای کبار بر نام حرب قیاس مع الفارق است آنقدر ماند که بیانش اینست قَالَ أَوَّلُهُمَا أَنَّ لِلْمُلَاحَظَةِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ و اما بودن حسنین دو اینه برای ملاحظه جمال باکمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بدو جهت است الْأَوَّلُ مِنْ جِهَةِ السِّيَادَةِ الْمُطْلَقَةِ اول از جهت سیادت مطلقه است یعنی بجهت سیادت مطلقه که عبارت از سرداری ابدی است جناب حسنین آئینه جمال حضرت سید الکونین گردیدند و بیانش اینست که مذکور میشود فَقَدْ أَخْرَجَ النَّسَائِيُّ وَالرُّويَانِيُّ وَالضِّيَاءُ عَنْ حُذَيْفَةَ وَأَبُو يَعْلَى عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَابْنُ مَاجَهْ عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَابْنُ عَسَاكِرَ

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَاَبُونُعَیْمٍ عَنْ عَلِیٍّ وَالطَّبَرَانِیُّ فِی الْکَبِیرِ عَنْ عُمَرَ وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءِ وَاُسَامَةَ ابْنِ زَیْدٍ وَمَالِكِ بْنِ الْحُوَیْرِثِ وَالدَّیْلَمِیُّ عَنْ اَنَسٍ وَابْنُ عَسَاکِرَ عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ وَابْنِ عَبَّاسٍ وَاَبِی رِمْثَةَ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَزَادَ ابْنُ مَاجَةَ وَغَیْرُهُ وَاَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبَرَانِیِّ وَاَبُوهُمَا اَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاکِمُ وَابْنُ حِبَّانَ وَغَیْرُهُمَا اِلَّا ابْنَیِ الْخَالَةِ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ وَیَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا پس بتحقیق براورده یعنی روایت کرده‌اند

در رویانی وضیای مقدسی از حذیفه و ابویعلی از ابی سعید و ابن ماجه از ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابونعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و براء بن عازب و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی از انس و ابن عساکر از عائشه و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود حسن و حسین هر دو سردار نوجوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان ست و نزد طبرانی و پدر ایشان افضل از ایشان ست و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا مجملاً حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهما السلام ست هرگاه بچندین طرق متعدده مروی از اجله صحابه است بحد تواتر معنوی رسیده و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از جناب حسنین طیبین که مستفاد از زیادت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان ست مشعر کمال بالای کمال واز قبیل نور فوق نور تصور باید کرد

و استثنائیکه در زیادت حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکور ست محمول بر آنست
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده اند
پس این استثنا برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد از آنکه رفع
استثنا از مرئی مرویست از مرآت هم رفع آن لابدی ست تا مرآت مطابق
مرئی باشد و تطابق میانه مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت
و اتحاد مرآت با مرئی ست که ارشاد می شود وَمِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هٰذِهِ
الْمِرْآتِيَّةِ كَوْنُ مَحَبَّتِهِمَا مَحَبَّتَهُ وَبُغْضِهِمَا بُغْضَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَسَاكِرَ وَغَيْرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ
أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي و از جملهٔ متفرعات این مرآتیت
بودن محبت و دوستی حسنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیر او از ابن عباس رضی الله
عنه کسیکه دوست دارد ایشان یعنی حسن و حسین را پس بتحقیق دوست دارد
مرا و کسیکه دشمن دارد ایشان را پس بتحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین
بعینه محبت با رسول و دشمنی ایشان دشمنی با رسول ست و چون دوستی و دشمنی
با رسول دوستی و دشمنی با خداست پس دوستی حضرات حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی
خداست و اینمعنی مثبت اتحادیست که فوق آن متصور نباشد این دو بیان
وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد معنی و سیرت بجهت سیادت مطلقه بوده اما
وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد صورت است آنرا باید شنید وَالثَّانِي فِي
جِهَةِ مُشَابَهَةِ الصُّورَةِ فَإِنَّهُمَا كَانَا كَالتَّصْوِيرَيْنِ لَهُ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ أَيْضًا و دوم از جهت مشابهت صورت

زیرا که ایشان یعنی حضرت حسنین بودند گویا دو ورقه و ثمره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا بحضرت رسالت بودند در صورت
و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت تام بآن حضرت داشتند و سند این مشابهت است که
میفرمایند فقد اخرج البخاری عن انس قال لم یکن احد اشبه
بالنبی صلی الله علیه و آله وسلم من الحسن بن علی وقال فی الحسین
ایضا کان اشبههم برسول الله صلی الله علیه وسلم پس تحقیق روایت کرد
بخاری از انس که گفت نبود هیچکس مشابه‌ترین مردم با نبی صلی الله علیه و آله وسلم
از حسن بن علی و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه‌ترین مردم با رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم یعنی حضرت امام حسن و همچنان جناب امام حسین علیهما السلام
اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة بودند و چون
تشبیه در روایت بخاری مصور بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغهٔ تفضیل بر هر واحد
از حضرت حسنین بظاهر موهم اشکال بوده برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض
بحدیث ترمذی میرود وروی هذا الحدیث مفصلا الترمذی
عن علی کرم الله وجهه وصححه قال الحسن اشبه برسول الله
صلی الله علیه وسلم ما بین الصدر الی الراس والحسین اشبه
بالنبی صلی الله علیه وسلم فیما کان اسفل من ذلک روایت کرد این حدیث را
مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه‌تر بود با رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه‌تر بود با رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم در چیزیکه فروتر از صدر است یعنی جهت فوقانی بدن حضرت
امام حسن و جهت تحتانی بدن حضرت امام حسین مشابهت تمام با رسول خدا
علیه الصلوة والسلام داشتند پس حضرات حسنین باعتبار مجموعهٔ جثتین

تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول خدای تعالی بودند که گویا
صورت جسمیه طینت محمدی دو حصه شده در باره خلقت هر دو نور دیده نبوت جلوه
ظهور یافته و یافته شعاع خورشید رسالت به ظهر است عدا این هر دو سلاله
دودمان رسالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافته و چون واسطهٔ
ثبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعهٔ ظهور صورت محمدی در بطن
حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنجتن که همچو حواس خمسه هر یکی کامل و مکمل برآمده
و مابه الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده رنگی عجیب جلوه
غریب از خلت و اتحاد دارد که محبت و وداد با این هیئت مجموعی فرض عین ارباب
ایمان و موصل بدرجه معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان باشد
و فذلکهٔ این کلام و خلاصهٔ همین مرام است که ارشاد مشکوة اخرج الترمذی ان
النبی صلی الله علیه وسلم اخذ الحسن والحسین فقال من احبنی و
احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامة وقال
هذا حدیث منکر و برآورد ترمذی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست
دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجه
من روز قیامت و گفت ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر
در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت کرده
باشد و این از اقسام احادیث ضعاف است لیکن چون به روایت دیگر ثقات
مانند ابن حبان و امام حنبل تقویتی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث
حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد آن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع
و اتحاد است آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمه در رسالهٔ عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل

فرمود خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم غداة وعليه مرط مرحل من
شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فادخله معه
ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم از خانه وقت صبح و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل کجاوه شتر
ازان پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را در ان گلیم
پس آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل کرد او را پس آمد علی پس
داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه اش اینست جز این نیست که میخواهد
خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد شما را بپاکی تمام
پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر را بسط در کلام خواهد که این مجاله متحمل آن نمی تواند شد
اما آنچه اعتقاد راقم الحروف ست اینست که نفوس این حضرات قادسه از لوث
کبائر و صغائر عمدی و اخلاق ذمیمه باطنی بالکلیه پاک و صاف ست و نیز در رساله
عمدة الاقتباس ست اتاني ملك فسلم علي نزل من السماء لم ينزل قبلها فبشرني ان الحسن
والحسين سيدا شباب اهل الجنة وان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساكر آمد
پیش من فرشته پس سلام کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش از این
پس بشارت داد مرا بآنکه حسن و حسین سرداران جوانان بهشت اند و بتحقیق فاطمه
سردار زنان بهشت است باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای
حسنین بر جوانان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثناست
و این صراحة آن اشارت ست که بالا گذشت و نیز دران رساله است
ان الحسن والحسين هما ريحانتاي من الدنيا رواه الترمذي مر است حسن
و حسین دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و ثمره فواد

من از باغ دنیا غیر از حسن و حسین دیگری نیست و نیز دران رساله است لهٗ ان
ابنای وابنا ابنتی اللّهم انی احبّهما فاحبّهما واحبب من یحبّهما رواه الترمذی این دو کس یعنی
حسن و حسین علیهما السلام دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا هر آینه دوست میدارم ایشان را
ایشان را پس دوست دار تو ایشان را و دوست دارم من کسی را که دوست دارد
ایشان را و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم مقرون باجابت است
در دوست داشتن خدای تعالی حضرت حسنین رضی الله عنهما و دوستدار حسنین را رتبائی نیست
و از لطائف این حدیث است که سند ابنیت و محبوبیت حسنین برای حضرت
رسالت علیه الصلوة والتحیة و محبوبیت حسنین و محب حسنین برای خدای تعالی
هر دو واقع شد و نیز دران رساله است صدق الله ورسوله انما اموالکم واولادکم
فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان ویعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی
ورفعتهما رواه احمد والترمذی وابن ماجه وابو داؤد والنسائی راست فرمود خدا
و رسول او جز این نیست که اموال و اولاد شما سبب آزمایش است نظر کردم
بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و می لغزیدند پس صبر نکردم تا قطع کردم
سخن خود را و برداشتم آن هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مشغول به خطبه خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
تشریف آوردند و پای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد چنانکه مبادا
بر زمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را
آن حضرت در اثنای خطبه مشاهده نمودند بفرط شفقت از دست خود با
برآمده خطبه را گذاشته هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام
شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردنی است که چه قدر اهتمام
شان حضرات حسنین داشتند و با اینهمه شورش و بلا ملاحظه شود

که چها چها از مصائب و بلا نصیب این جگر گوشه ها خاصة حضرت سید الشهداء و
دیگر اهلبیت مصطفی در واقعه کربلا گذشت و ازین قسم احادیث کثیره که شطری
از آن در این رساله نیز باقی ست در کتب صحاح مروی است که برای استیفای
بیان آنها دفترها باید لهذا عنان کشیده ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حالی
ناظران را خبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمة از تالیف این رساله بیان شهادت
سبطین مکرمین یعنی حضرات حسنین علیهما التحیة والثنا ست و آن موقوف بر تمهید
مقدمه و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر امور یکه موجب کشف این راز و باعث انشای
این سر و سامان بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میشود و اول شمه از بعضی
از اوصاف بطریق مشتی نمونه از خرواری میشود و قال جعفر بن محمد عن
ابیه قال حج الحسن خمس عشرة حجة ماشیا و نجائبه تقاد
بین یدیه و خرج من ماله لله مرتین و قاسم الله ماله ثلث مرات
حتی انه کان یعطی نعلا و یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک خفا
و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت
حج کرد حسن پانزده حج در حال آنکه اسپهای کوتل کشیده می بودند پیش پیش او و جدا شد
از مال خود برای خدا دو بار و بنصف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود
که می بخشید یکتای پاپوش را و نگاه میداشت یکتا پاپوش را و می بخشید یکتا موزه
را و نگاه میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاهده بانفس محافظت آداب کعبه بجا آورد
که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسپهای کوتل
پیش پیش او می کشیدند و خدم و حشم و رجال او میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار پیدا که
دو بار تمامی مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه بار گو نصف عطای مال
فی سبیل الله در سه بار تقسیم کشید حتی که کار باعطای یکتا نعل و موزه و نگاه داشت

یکتای دیگر رسید وچنین تقسیم علی السویه شاق‌تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
واز جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی بر مسند امامت جلوه
فرما بود واگرد موالی واهالی چون هاله گرد قمر درخشا بودند که مردی از کفار آمد وپرسید که درین
مجلس کیست ونام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که پسر علی
که مرد خونخوار وبغایت جبار بود ودیگر ناشایستها ناملائم بشان اسد الله الغالب
بی‌حیا ودیده سلطنت هرزه درائی را بنهایت رسانید حضار مجلس گرامی باستماع چنین مهملات
خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که جزا وسزای آن بی‌ادب پردازند
که آنجناب سراپا تعظیم مقتضای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از طرز
گفتار واطوارت پیداست که رنجی داری وبمصیبتی گرفتاری اگر گرسنه طعام
لذیذ حاضر واگر تشنه آب سرد موجود واگر راهی بدوش نشست باد ابش پردازم
واگر دشمنی ورقفای تو باشد اعانت وحمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
دلاویز شکرریز بمقابل کلمات زهرآمیز وخشونت انگیز خود شنید گریستن کرد
گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که قالع باب خیبر وپدر ووصی پیغمبر بوده بدولت
اسلام رسیده یکی از موالیان خاص وفدائیان باختصاص گردید وازین قسم
نقل وحکایات بجایی است که تعدیدات آن نتوان کرد وچون کیفیت شهادت
… موقوف به بیان وفات وسبب آن بود … سال … وکان وفاته
رضی الله عنه سنة تسع واربعین علی اصح الاقوال فی اول ربیع الاول
او فی آخر صفر وهو المشهور بود ووفات شریف آن حضرت رضی الله
عنه سال چهل ونهم از هجرت بنا بر قوی‌ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر … این
مشهورست یعنی تحقیق اول ربیع الاول ومشهور آخر صفر یعنی تاریخ بیست وهشتم
است وبعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

وسبب موته ان زوجته جعدة بنت الاشعث بن قيس سمته باغواء يزيد
بن معاوية وكان يزيد ضمن لها ان يتزوجها ففعلت فمرض الحسن
رضي الله عنه اربعين يوما ثم مات فبعثت جعدة الى يزيد
تسئله الوفاء بما وعدها فقال انا لم نكن نرضاك للحسن
افنرضاك لانفسنا فصارت ممن خسر الدنيا والآخرة ذلك هو
الخسران المبين ۔ وسبب وفات او آن بود که زوجه او جعده دختر اشعث بن قیس زهر
داد او را باغوای یزید بن معاویه و بود یزید که وعده داده بود جعده را بعد از کشتن این کار
با اینکه تزویج خواهد کرد او را پس جعده کرد آنچه یزید خواسته بود پس بیمار شد حضرت
امام حسن ع تا چهل روز در بستر وفات یافت پس فرستاد جعده شخصی را بطرف یزید
و میخواست وفای آنچه وعده با او کرده بود پس گفت یزید من راضی نبودیم بودن تو
پیش حسن آیا پس چگونه راضی باشیم بودن تو پیش خود پس گشت جعده از جمله
کسانیکه زیان کار دنیا و آخرت است این زیان کاری همان زیان کاری هست ظاهر
وكان مرضه الاسهال الكبدي وتقطع الامعاء و بود بیماری آنحضرت
اسهال کبدی و پاره پاره شدن روده ها یعنی هنگام اجابت دستها پاره های
جگر و روده ها بریده شده می بر آمد چنانکه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام
رفت آن حضرت چون از بیت الخلا بر آمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد
آن شخص گوید که من آن پاره ها را ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات
جگر بودند ولما حضرته الوفاة جاء الحسين رضي الله عنه
فقال اي اخي من صاحبك قال تريد قتله قال
نعم قال لئن كان صاحبي الذي اظن الله اشد له
نقمة وان لم يكنه ما احب ان تقتل بي بريئا

ثم قال لقد سقیت السم مرارا وما سقیت مرة اشد من هذه
و هرگاه حاضر شد او را وفات بیامد امام حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من
کرا تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد گفت میخواهی قتل او را گفت آری گفت
هرآئینه اگر قاتل من همان ست که من گمان میدارم البته خدای تعالی سخت ترست
برای او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی ست برای گرفتن انتقام کافی ست
و اگر نیست او در واقع که باو گمان منست و دوست نمیدارم که بکشی با نتقام من
بیگناهی را الخ پس گفت که هرآئینه بتحقیق نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم
هیچ بار سخت تر ازین بار پوشیده نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل اموری
چند ست اول چون مناط شهادت سریه بر خفا و اشتباه بوده قاتل را هم بعرض
کتمان و اختفا گذاشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد و شعاع اظهار
و ابراز برین شبستان نتابد دوم اخذ قصاص از امور یست که بحکم شرع حزم
و احتیاط را دران دخلی تمام ست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع یقین در تعیین
قاتل امضای آن جائز نیست سوم طی کشح از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال حلم
و کظم غیظ است چه اگر تفحص و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من حیث الشرع
ممکن الحصول بود پس سکوت از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص نوردیدن
کار همین حضرات ست که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت پاک طینتان از روز
الست باقی نگذاشته اند و الا کف نفس از انتقام با وجود قدرت کاریست
دشوار که چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر ست و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر این بار نسبت بمرات سابق ارشاد شد کنایه باشد از حیات
و ایمای بقرب وفات ست چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیر المؤمنین حسن
علیه السلام را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کارگر افتاد و [illegible]

از عمیر بن اسحق مروی است که من و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیه السلام
برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که دریافت
امری پرسیدن نمی توانم همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید
که آن حضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه میپرسیدی هست بپرس
که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا نیست فرمود که مرا چند باره
زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس راوی گوید که
من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که بحالت احتضار است
و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته استفسار از قاتل
میفرمایند الی آخر الروایة که از نقل گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام
بخواب دیده که گویا میان دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون این خواب
را پیش سعید بن المسیب بیان کردند گفت که زمان وفات جناب امام حسن قریب
رسیده آنحضرت هرگاه وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین وصیت فرمودند
که من از عائشه خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانه خود جا دهد عائشه با من
وعده کرده است پس بعد وفات من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة
والثنا ببر و از عائشه دستوری خواهی که اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجد من
دفن کنید و میدانم که مردم بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت پس با ایشان
نزاع کردن نشاید و باید که جنازه مرا در بقیع برند و همان جا دفن کنند و همچنان
بوقوع آمد که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام لبیک بداعی حق گفت جناب
امام حسین بخدمت عائشه رفته دستوری خواست عائشه گفت که خوب است
که حسن در حجره ما مدفون شود و چون این خبر بمروان رسید زره و جبه پوشیده در راه
ممانعت ایستاده گشته مدفون کردن نداد پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم به بقیع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت مدفون
کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص که آن زمان
امیر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین او امامی نماز کرد خلاصه درینمقام همین
قدر است که بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت پس
آنست که ارشاد میشود وَكَانَ عُمْرُهُ الشَّرِيفُ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً
وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ إِلَّا أَيَّامًا وَقَدْ وُلِدَ النِّصْفَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهِجْرَةِ
عَلَى الصَّحِيحِ وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ ع بود عمر شریف او چهل و پنجسال و شش ماه
مگر کسری کم از روزها و بتحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت بروایت
صحیح و گفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن
علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت
نزد بعضی پانزدهم (۱۵) شعبان و نزد بعضی پانزدهم (۱۵) رمضان سال سوم از هجرت است
و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی بغره و نزد بعضی پنجم ماه
مذکور مشهور است و هشتم ماه صفر سال چهل و نه هجری است و تعیین عمر شریف چهل
و پنجسال و شش ماه چند روز کم بر روایت صحیح است لیکن اعتبار سنین حیات منقولی
ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم (۱۵) رمضان و تاریخ وفات روز پنجم ربیع الاول می افتد
تا چهل و پنجسال و شش ماه کسری کم بحساب است آید و موید آنست آنچه گفته اند
که عمر شریف آنحضرت چهل و پنجسال و چند ماه بوده هفت سال در کنار عاطفت حضرت
رسالت علیه الصلوة والتحیه پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار
یعنی جناب شاه ولایت حیات داشتند و هشت سال و چند ماه دیگر فقط در کنف حمایت
حضرت رب العزت زندگانی کردند هَذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ السِّرِّيَّةِ
الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَكْبَرُ اینست آنچه متعلق بود به شهادت سری

که مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید
وَأَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتُصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَصْغَرُ فَهِيَ مِنْ
أَكْبَرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُورَةِ واما شهادت ظاهری که اختصاص یافت آن فرزند
اصغر پس آن از بزرگ‌ترین وقائع مشهوره است وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا
جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا أَنَّهُ لَمَّا تَمَادَى يَزِيدُ وَتَسَلَّطَ وَذَلِكَ فِي رَجَبٍ
سَنَةَ سِتِّينَ بِدِمَشْقَ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ لِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ
إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ
مِنَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهِ لِأَنَّهُ
كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا وسبب شهرت آن آشکارا
شدن آنست و سببش آنکه هرگاه مالک و پادشاه شد یزید و تسلط یافت بمملکت
وآن در ماه رجب سال شصتم از هجرت بشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه‌ها
بسوی اقالیم بجهت گرفتن عهد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود بمدینه
ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله عنه پس باز ماند
وانکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او فاسق و مدمن الخمر ظالم
باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت
سلطنت نشست نامه‌ها باقالیم و ممالک برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام
نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید که معاویه
بنده از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او نشستم و بیعت انقیاد برای
خود دیدم و می‌خواهم باید که از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من
بگیری و درنگ و تأخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبه بمجرد
دیدن نامه حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید

بولید بن عتبه پس ولید بمروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن
بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را طلب کن و این هر چهار کس را بخوان تا
بیعت بکنند اگر بیعت کردند بهتر و الا این چهار تن را گردن بزن تا هیچکس خبر نشود
و دیگری از قبول بیعت تخلف ننماید ولید بمشورت مروان راضی نگشت و گفت
که من پسر فاطمه و پسر ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر را کشتن نمیتوانم القصه گویند که ولید بن عتبه
حضرت امام حسین را طلبید آنجناب جماعت غلامان و همراهیان خود را همراه گرفته
همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش او رفتند ولید بپاس تعظیم در آمده عرض مضمون
نامه یزید نموده درخواست بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت
یزید نخواهم کرد که او فاسق و دائم الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت
خود باز نیامده و دست از خبث طینت برنداشته با ولید گفت که ای امیر حسین را
بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر بر او قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت
کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت وای
با مروان مرا بکشتن حسین میگویی اگر شرق و غرب عالم بمن بخشند من هرگز قصد
خونش نکنم مروان بعد از این خاموش ماند و آنجناب از آنجا بخانه تشریف آورده عزم
بخانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه پرداختند چنانچه ارشاد میشود

وخرج الحسين الى مكة لاربع خلون من شعبان فدخل مكة
واقام بها روان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم شعبان پس
داخل شد بمکه و اقامت گرفت در آن و چون خبر خروج حضرت امام حسین
از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار مشتهر گردید مردم اطراف
و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه با طاعت و انقیاد آنجناب
اتفاق کرده نامه با علی سبیل التواتر و التعاقب مشتمل بر طلب ارسال و اشتیاق

[illegible] ولما وصل الخبر الى اهل الكوفة اتفق
منهم جمع كثير وكتبوا الى الحسين عليه السلام يدعونه اليهم
ويبذلون له القيام بين يديه بانفسهم واموالهم وبالغوا
في ذلك وتتابعت اليه نحو مائة وخمسين كتابا من كل طائفة
وجماعة فبعث اليهم ابن عمه مسلم ابن عقيل وحثهم على نصرته وحمايته
و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند از ایشان جماعت کثیر نوشتند
نامه ها بخدمت امام حسین بمضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و اموالهای خود را
در خدمتگزاری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و پی در پی رسید بآنحضرت
قریب یکصد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان پسر عم
خود مسلم بن عقیل را و ترغیب و تاکید فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او
بالجمله کوفیان بالحاح تمام نامه های متواتر و قاصدهای متکاثر در طلب
حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و درین خصوص اصرار و استبداد
زیاده از حد بکار بردند و گویند که نامه اخیر که بدست شخصی از اهل کوفه رسید
عبارتش این بود للحسین بن علی من شیعته و شیعة ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک
اما بعد فان الناس ینتظرونک ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله
والسلام علیک و رحمة الله و برکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند
و اطاعت و انقیاد دیگری سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا
خود را بزودی برسان و مایان را از شدت انتظار وارهان چون استدعا
کوفیان در باب طلب زیاده از حد گذشت آن حضرت خواستند
که ارخای عنان عزیمت بآن صوب فرمایند عبد الله بن عباس و دیگر
اجله اصحاب که در مکه معظمه بودند ممانعت نمودند و گفتند که بفحوای الکوفی لا یوفی

بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور در عالم است قول و فعل سکنهٔ آنجا اصلا قابل
اعتماد نیست آخر بعد قیل و قال قرار یافت که آنحضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را
از متوسلان خویش بآن طرف روانه کنند چنانچه برادر عمزاد مسلم بن عقیل را به نیابت
خود رخصت کوفه فرمودند و کوفیان را به اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت
آن حضرت تحریص و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش
هوش شنیدنی و بدعهدی کوفیان بچشم انصاف دیدنی است فَلَمَّا وَصَلَ مُسْلِمٌ
الْكُوفَةَ نَزَلَ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ عُبَيْدٍ وَبَايَعَ الْحُسَيْنَ عَلَى يَدَيْهِ خَلْقٌ
كَثِيرٌ أَكْثَرُ مِنِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا فَاطَّلَعَ عَلَى ذٰلِكَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ وَالِي الْكُوفَةِ
مِنْ جَانِبِ يَزِيدَ وَكَانَ صَحَابِيًّا فَهَدَّدَ النَّاسَ عَلَى ذٰلِكَ لٰكِنِ
اكْتَفَى بِمُجَرَّدِ التَّهْدِيدِ وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِأَحَدٍ پس هرگاه رسید مسلم بکوفه
فرو کشید در خانهٔ مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاده
از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه از جانب
یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا نمود بمجرد تهدید و متعرض
نگشت برای هیچکس مجملا چون مسلم بن عقیل داخل کوفه شده بخانهٔ مختار بن عبید ثقفی
رخت اقامت کشاد مردم کوفه هجوم آورده بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت
از دوازده هزار در گذشته کار به هیجده هزار و بروایتی بیست هزار و بروایتی بچهل
هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته
بحسب ظاهر کار بند تهدید و تخویف شده باینها را اعراض و اغماض متعرض
حال احدی از مبایعین نگشت بلکه در باطن معاون و مددگار حضرت مسلم بوده
پنهانی ترغیب مردم بر بیعت و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل
نعمان بر همه کس نمایان شد بعضی از بدنهادان یزید را از حقیقت حال آگاه

ساختند وسعایت وشکایت نعمان پرداختند چنانچه می فرمایند فکتب مسلم
بن یزید الحضرمی وعمارة ابن الولید بن عقبة الی یزید یخبرانه عن
امر مسلم ومیل اهل الکوفة الیه وتغافل النعمان بن بشیر عنه
پس نوشتند مسلم بن یزید حضرمی وعماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید درحالیکه خبردار
میکردند این هردو او را از امر مسلم ومیل اهل کوفه بطرف او وتغافل نعمان بن بشیر
ازو یعنی مسلم بن یزید حضرمی وعماره بن ولید بن عقبه حال ورود مسلم بکوفه
ورجوع مردم بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند واز تغافل نعمان
بن بشیر او را خبردار کردند فعزل یزید النعمان وولی مکانه عبید الله
بن زیاد وکان والیا علی البصرة فتجهز عبید الله من البصرة
الی الکوفة ودخلها لیلا من الجهة البادیة فی لباس اهل
الحجاز واوهم انه الحسین رضی الله عنه فاستقبله الناس
فی ظلمة اللیل وسلموا علیه ومشوا بین یدیه وقالوا
مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت خیر مقدم فسکت
ابن زیاد حتی دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید نعمان را وحاکم گردانید بجای
او عبید الله بن زیاد را وبود او حاکم بر بصره پس سامان سفر کرد عبید الله از بصره
بسوی کوفه وداخل شد در آن وقت شب از طرف بیابان بلباس
حجازیان ودر وهم انداخت مردم را باینکه حسین است پس استقبال کردند
او را مردم در تاریکی شب وسلام کردند ورفتند پیش پیش او وگفتند
مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش
ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد بمکان حاکم نشین را تفی مباد که چون مردم کوفه
بعد اختیار بیعت وانقیاد واطاعت مسلم بن عقیل کوشیده واعی

بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام گرویدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف
عنان از مکه بکوفه پرداخته و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتهار یافته
گویند که یزید پلید چون دریافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره طلب از
ندیمان گشت مشاوران بد مآل چنان اندیشیدند که اگر حسین علیه السلام بکوفه رسید
عراق از دست ما رفت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست
پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر
بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فتنه
و فساد را بالکلیه برکند آخر بعد رد و تبعیض قرار دادند که این کار غیر
از دست عبید الله بن زیاد سرانجام نیابد یزید ابن زیاد را که حاکم بصره
بود با امارت کوفه و عراق مقرر کرده باو نوشت که زود از زود خود را از بصره بکوفه
رساند و مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشند (ای بسیار جلد ۲) و از حسین علیه السلام طلب
بیعت نماید اگر او قبول بیعت کرد بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید
بنام ابن زیاد رسید برادر خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته
بالفور عازم کوفه شد تا آنکه بقادسیه رسیده سپاه خود را در آنجا
گذاشته و از راه فریب خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه
بسر بسته و بر اشتری نشسته با معدودی چند از راهی که قافله حجاز
می آمد و تاریکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه در آمد و مردم کوفه که همه تن
چشم انتظار براه حضرت امام حسین علیه السلام بودند غلط خورده او را امام حسین علیه السلام
پنداشتند و باستقبالش پرداختند و سلام کردند و مرحبا گفتند
و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افکنده هیچ نمی گفت
تا آنکه داخل دار الاماره گشت و اینهمه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او خبر دار

نشوند و وقعه بلوا کرده اراده فتنه و فساد در دفع او نکردند فلما اصبح جمع الناس
وقرء عليهم منشور يزيد بالايالة وهددهم وحذرهم
عن مخالفة يزيد وفرق جماعة مسلم بقوة التدبير واختفى مسلم في
دار هاني بن عروة پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند برایشان
سند حکومت خود را و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق گردانید
جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانهٔ هانی بن عروه یعنی بجبر
تهدید لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه همراهیان حضرت مسلم متفرق گردید
و مسلم خود را بخانهٔ هانی بن عروه برده اختفا کشید فارسل عبيد الله محمد
ابن الاشعث مع فوج الى داره فاتوا بهاني بن عروة فحبسه و
حبس جميع رؤساء الكوفة عنده في القصر واتى الخبر
مسلما فنادى بشعاره فاجتمع معه اربعون الفا واحاطوا
حول القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانهٔ هانی
بن عروه پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله رؤسای
کوفه را نزد خود در قصر و رسید این خبر بمسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان خود را
پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد هانی
بن عروه و دیگر رؤسای کوفه را بمکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدریافت
این حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرموده با جمعیت چهل هزار کس محاصرهٔ قصر
عبید الله بن زیاد نمود فامر عبيد الله الاسارى من رؤساء الكوفة ان يكلموا
عشائرهم ويردوهم عن رفاقة مسلم فكلموهم فتفرقوا كلهم وامسى مسلم
في خمس مائة فلما اختلط الظلام ذهب اولئك ايضا وبقي وحده پس امر کرد ابن زیاد اسیران
را که از رئیسان کوفه بودند بآنکه بفهمانند عزیزان و قریبان خود را و بازدارند ایشان را از

رفاقت مسلم پس فهمانیدند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه تنها و شام
کرد مسلم را پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
باقی ماندند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماند مسلم تن تنها
یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از ان چون شب تاریک
شد این پانصد همراه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و گویند که چون برای
نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقتدا
باو کردند و چون سلام داد یک کس را ندید و بین اول فرصت همه رفتند
و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر ابن زیاد رسید
دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از ان جمله قریب یک صد کس باقی ماندند حیران
شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروید از ان
هم ده کس باقی ماندند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط متواتر فرستادید
و ما را طلبیدید و حواله با عدا نمودید چون یک دو قدم دیگر رفت هیچکس با او نبود
فتردد في الطريق فاتى منزل امرأة فاستسقاها فاسقته
واضلته في منزلها پس آمد رفت میکرد مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس
طلب آب کرد پس آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه خود
یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها گذاشتند و همه ها گریختند مسلم در راه سراسیمه و
تنها میگشت و ازین طرف بان طرف میرفت و درین حال تشنگی بر
مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه نام داشت از و طلب آب فرمود
آن زن او را آب نوشانید و داخل خانه خود نمود و کان
ابنها مولى لمحمد بن الاشعث فانطلق فاخبر
محمدا واخبر محمد عبيد الله فبعث عبيد الله

عمرو بن حریث صاحب شرطة و محمد بن الاشعث فلما اتیا الدار
و بود پسر آن زن مولی یعنی غلام آزاد محمد بن اشعث پس رفت او و خبر کرد
محمد را و خبر کرد محمد عبید الله را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث کوتوال
شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را یعنی هرگاه طوعه مسلم
را بخانه خود جا داد از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعه که چیله محمد بن اشعث بود و مولا
خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن ناکس همان دم پیش ابن زیاد رفته سرکار او
این راز وا نمود و ابن زیاد بمجرد دریافت این حال کوتوال شهر که عمرو بن حریث نام
داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتاری مسلم فرستاد و ایشان با جماعه
کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم دران سکونت داشت محاصره
نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حمیت شجاعت بنی هاشمیان
نشستن در خانه گوارا نکرد فخرج مسلم بسیفه یقاتلهم فاتاه
محمد بن الاشعث بالامان فجاء به الی عبید الله فضرب
عنقه و القی جثته الی الناس و صلب هانیا و کان ذلک
لثلث خلون من ذی الحجة سنة ستین من الهجرة و قتل عبید الله
محمدا و ابراهیم ابنی مسلم ایضا معا پس بر آمد مسلم با شمشیر خود
و در حالیکه جنگ میکرد با آنها پس پیش آمد محمد بن اشعث با امان پس آورد مسلم را
سوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را بطرف مردمان و
بردار کشید هانی را و بود این واقعه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت و کشت
ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او گویند که چون ابن حریث
کوتوال و ابن اشعث سر سلسله ارباب جدال با جماعت شصت کس
خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه بر آمد و هنگامه محاربه

گرم کرد چندانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و بعضی را بجهنم سیاه فرستاد و ابن اشعث
دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده اظهار
امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت
را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد و آن سرآمد اشقیا قبل از رسیدن مسلم بنزد او قهرا بابان
را حکم داد همین وقت که مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند و سرش از تن جدا
سازند چنانچه از رفیقان ابن زیاد از چپ و راست شمشیرها کشیده در دو سوی دروازه
استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا
کرده پیش مردان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد میشد مشغول
بتهلیل و تسبیح بود و کریمه رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ تلاوت
می نمود که دفعةً شربت شهادت چشیده در جنت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید
بعد از ان محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را کشته بردار
کشیدند و سرهای این مظلومان را نیز کشیده در کوفه در بدر گردانیدند و این
سانحه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد و تمام شد این داستان
حالا برای صفای حال حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی آنحضرت از مکه بطرف
کوفه و رسیدن بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت
وَفِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقِيلَ كَانَ خُرُوجُهُ
يَوْمَ التَّرْوِيَةِ و دران روز یعنی سوم ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده
روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته که بود روانگی آنحضرت روز ترویه
یعنی هشتم ذیحجه وَكَانَ سَبَبُ خُرُوجِهِ أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ كَانَ قَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ
يَلْتَمِسُ قُدُومَهُ و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار
تمام نوشته بود باو بالتماس قدوم او مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده بود

وعظمای آنجا بجوار ارادت بر دوش و حلقهٔ اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده
بر چهل هزار کس داخل دائرهٔ بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین
علیه السلام از مکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه
قبول بیعت نموده و همه تن باطاعت و انقیاد در داده و در گروه انتظار قدوم میمنت
لزوم نشسته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم روانگی از مکه بکوفه فرمودند و لما تجهّز
بالخروج فیه منعه ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید الخدری
و ابو واقد اللیثی فلم یصغ لهم و قال لی سمعت ابی یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان کبشا
تستحل به مکة فلا اکون انا ذلک الکبش و هنگام جناب
امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس و ابن عمر
و جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی پس باز نماند از باز داشت ایشان و گفت
بدرستیکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیده ام از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که میفرمود هر آینه گوسپندیست که باشد که کعبه بآن حلال گردد پس نباشم
من آن گوسپند پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت
کوفه راست فرمود اجلهٔ اصحابش که در مکه حاضر بودند بمخالفت پیش آمدند
چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانهٔ خداست مرو و بقول
کوفیان اعتماد مکن نمی دانی که با پدر و برادرت چه کردند اگر تو باز نمانی اهل
و عیال خود را همراه مبر و من می ترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و کودکان
تو اسیر بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان زنان
و دختران بکشند چون عرض ابن عباس جا بعرض قبول نیافت
ابن عباس اندوهگین شد و گفت احتسب الله و [illegible] گریست

ونیز عبدالله بن عمر از مدینت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بقول وفعل
اهل کوفه غره مشو و از مکه بیرون مرو و بالجمله جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی
و دیگر هر کس که حسین را آماده سفر کوفه دید منع کرد و آخر کار چون مبالغه و اصرار
مانعین از حد درگذشت حسین در جواب ایشان فرمود و ارشاد کرد که من
از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة والثنا شنیده است که گوسپندی
در مکه کشته شود که بسبب آن حرمت کعبه برود پس من نمی‌خواهم که من همان گوسپند
باشم یعنی شخصی را در مکه کشته شود که خونش موجب بی‌حرمتی کعبه شود پس من
دوست ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده از این در ترجمه تاریخ طبری
و ترجمه اعثم و دیگر کتب معتبره مسطور است و آنچه پیدا است که مصداق
حدیث مذکور عبدالله بن زبیر بود که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث
بر استحلال کعبه شد و بسبب این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن
چون منجر به هتک حرمت کعبه گردید جناب سید الشهداء علیه التحیة والثنا بکمال
حزم و احتیاط و مراعات آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال
کعبه شود و درین مقام مخفی نیست ظاهر الاشکال که با وجود اشعار و اخبار از
واقعه شهادت که از سید الشهداء بظهور آمد که بطریق جزم و یقین نباشد
جمله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر ایشان
تقاعد از رفاقت و معیت حضرت امام حسین فرموده فقط به منع خروج از
مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار خیرخواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این
اعضال مبتنی بر تفصیلی است که بسط کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب نسبت
ببعض اوهام در ربط و ضبط التقریر هست و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث
تعصب افتاده و تن طی کشح از تفصیل نموده بالاجمال این قدر گفته می‌شود که صحابه

و تبیین نموده که درین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر است از قوت بفعل خواهد آمد و هرگاه
مثل ابن عباس که عظمت و جلالت شان باتفاق ثابت و محقق است با وصف
اظهار متلون خاطر خود تقاعد از مرافقت کردند با وجود قلق مفارقت و گریه‌های
های همراه نرفتند هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را از جانب دیگران
هم قبول باید کرد الحاصل جناب امام حسین علیه السلام سوم ذیحجه بروایت صحیح و نزد
بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه با معدودی از اهلبیت و شیعیان و موالیان
که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند و سار معه اثنین و ثمانین نفسا من
اهل بیته و شیعته و موالیه فسمع فی اثناء الطریق بقتل مسلم
و تفرق جماعته فهم بالرجوع فقال بنو عقیل والله لا نرجع
حتی نصیب بثارنا او نقتل فقال الحسین لا خیر فی الحیوة بعدکم روانه شد
حسین با جمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت و یاران و غلامان خود و پس شنید
در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان
عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم پس گفت
حسین که بهتر نیست در زندگی بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی
از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت
مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصغا نموده عزم مراجعت
مصمم کرد دیگر پسران عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نکنیم و بکوفه میرویم
تا انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود آن کشته میشویم آنجناب
بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی بعد ازین
نیست که شما همه کشته شوید و من تنها بمانم و گویند که حضرت امام حسین
علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوش فرزدق شاعر ملاقات گردید

و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من در ان وقت مرضی داشت که کلام
کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که بکوفه مرو و بمکه روان شو و گویند
که چون فرزدق شاعر با حضرت حسینؑ ملاقات کرد و دست آنحضرت ببوسید
آنجناب پرسید که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمود اهل کوفه را چگونه
گذاشتی گفت دلهای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضا
و قدر از آسمان نازل است و الله یفعل ما یشاء حضرت حسینؑ در جواب گفت
که قضا را باز توان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند
حضرت حسینؑ متوجه عراق شد چنانکه مینویسند ثُمَّ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتّٰى اِذَا
كَانَ عَلٰى مَرْحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوْفَةِ فَلَقِيَهُ الْحُرُّ ابْنُ يَزِيْدَ الرِّيَاحِيُّ
وَمَعَهُ اَلْفُ فَارِسٍ مِنْ اَصْحَابِ ابْنِ زِيَادٍ شَاكِي السِّلَاحِ بعد از ان روانه
شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجائی که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت با او
حر بن یزید ریاحی و همراه او بودند هزار سوار مسلح از همراهیان ابن زیاد
فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ اِنَّ عُبَيْدَ اللّٰهِ بْنَ زِيَادٍ قَدْ اَرْسَلَنِيْ اِلَيْكَ وَاَمَرَنِيْ
اَنْ لَا اُفَارِقَكَ حَتّٰى اُقْدِمَ بِكَ اِلَيْهِ وَاَنَا وَاللّٰهِ كَارِهٌ فَمَا يُمْكِنُنِيْ
الرُّجُوْعُ اِلَى الْكُوْفَةِ وَلَا سَبِيْلَ اِلٰى مُفَارَقَتِكَ پس گفت
حر با حسینؑ که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا باینکه
جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا این کار کراهت کننده ام پس نیست
ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید ریاحی و راستا
راه با جناب حسینؑ در خورده گفت که مرا هر چند ابن زیاد با هزار سوار مسلح همراه
گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی بان نیست که ترا گرفتار
کرده پیش ابن زیاد رسانم و این هم نمی توانم که ترا گذاشته مراجعت

کوفه نمایم فقال له الحسین انی لم اقدم هذا البلد حتی اتتنی کتب
اهله وقدم علیّ رسلهم وانتم من اهل الکوفة فان دمتم
علی بیعتکم دخلت مصرکم والا انصرفت فقال له الحر والله ما اعلم
هذه الکتب ولا الرسل ولا یمکننی الرجوع الی الکوفة فلا افارقک
حتی اقدم بک الیه وطال الکلام بینهما پس گفت با حر حسین
علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا رسید بمن نامه های اهل آن نیامدند پیش من
ایلچی های ایشان وشما اهل کوفه هستید پس اگر ثابت وقائم باشید بر بیعت خود درآیم
بشهر شما وگرنه باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا من نمیدانم این نامه ها را
ونه ایلچیان را ونیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نمیگذارم ترا تا آنکه ببرم
ترا پیش ابن زیاد ودراز شد سخن میانه هردو بالجمله چون حر بن یزید ریاحی سبب
آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من
از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها وقاصد ها فرستاده باصرار ومبالغه
تمام مرا طلبیدند وشما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت وبر قرار بر عهد
بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما می کشم والا مراجعت بوطن خود
میکنم حر بیخبری خود از ترقیم نامه ها وترسیل قاصد ها عرضه داشته گفت که
اکنون بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست وگویند
که اولاً حر بر واگذاشت حضرت امام راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است
بهر جانب که خواهند بروند من بکوفه می روم وپیش ابن زیاد عرضه میدهم که حسین
با من ملاقی نشده وبطرفی دیگر رفت که درین حال نامه ابن زیاد بنام حر بدین مضمون
رسید که در اسیر کردن حسین کوتاهی نکنی والا بسزا مبتلا گردی که تحمل آن نتوانی
کرد بعد از ان حر بحال خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه ما هستند عرض

با جرا نمایند عمدا وانکه از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود و بازم مبالغه در بردن
آن جناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول انجامید و سلسله
سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون حضرت امام رضی عنه دریافت
عنان عزیمت از کوفه بتافت و سائق وقائد قضا و قدر کشان کشان آنجناب را
بکربلا انداخت حالا این واقعه شنیدنی و کارگزاری تقدیر دیدنی ست
فانحرف الحسين عن طريق الكوفة الى كربلاء ونزل بها في اليوم الثاني
من المحرم سنة احدى وستين ولما نزل سأل عن اسمها فقيل
هذا موضع يقال له كربلاء فقال موضع كرب وبلاء فنزل القوم
وحطوا الاثقال ونزل الحر وقبالة الحسين رضي الله عنه
بارض كربلاء پس بازگشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا
ورسید دران بتاریخ دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام
آن مکان پس گفته شد که این مقام است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جا
کرب و بلاست پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل
حسین رضی الله عنه بزمین کربلا و در ترجمه طبری وغیر آن نویسند که چون امام حسین
بکربلا رسید حر بن یزید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر
فرستاده ابن زیاد میرسد جناب را امیدوارم که شبا شب کوچ کرده
بجانب دیگر روند چنانچه آن جناب کوچ کرده تمام شب قطع مسافت فرمود
چون سپیده صبح دمید دید که همان زمین کربلا در دست و گویند که این معامله
تا هفت شب اتفاق افتاده که هر شب راه میرفتند و باز وقت صبح خود را بهمین
کربلا می یافت تا آنکه کار بجائی رسید که شتران را می زدند از جای خود حرکت
نمی کردند پس چاره ناچار به تقاضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت

کشوده طرح مقام انداخت و این کمیخ در زمین می زدند و هیزم از درخت میگرفتند خون از زمین و درخت گل میکرد و مشاهده این حال حسین فرمودند که از ینجا رفتن نمی توانم که جای موعود همین و مشهد و مقتل من این زمین است و نیز در ترجمهٔ طبری که چون حسین بکربلا رسید در خواب دید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جماعهٔ ملائکه تشریف آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان قصد تو کرده و در صدد کشتنت افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت محروم اند و نزدیک است که خدای تعالی ترا بدرجهٔ شهادت رساند و بهشت را برای تو آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آن حضرت علیه الصلوة و التحیة دست بر سینهٔ حسین نهاده فرمود اللهم اعط الحسین صبرًا و اجرًا حسین از خواب بیدار شد و برای اهل بیت خود این خواب برخواند جمله گریان شدند و کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بزبان راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه بگوش ابن زیاد رسید انچه از دست جور وی بوقوع آمد آنرا باید شنید شعر

كتب عبيد الله كتابا الى الحسين يطالبه الى بيعة يزيد فلما ورد الكتاب على الحسين قرءه و القاه و قال للرسول ما له عندي جواب فرجع الرسول الى ابن زياد فاشتد غضبه و جمع الناس و جهز العساكر و سير مقدمها عمر بن سعد و كان ولاه الري و اعمالها و كتب له فاستعفى من خروجه الى قتال الحسين فقال له ابن زياد اما ان تخرج و اما ان تعيد علينا كتابنا بتلك الري و اعمالها و تقعد في بيتك فاختار ولاية الري

پس نوشت عبید الله نامهٔ بحسین برای طلب بیعت یزید پس هرگاه رسید نامه پیش حسین پس خواند آنرا و انداخت آنرا

وگفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب پس بازگردید ایلچی بسوی
ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود
سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت
ری و اضلاع آن و نوشته بود سند برای او پس استعفا نمود ابن سعد
از خروج خود برای جنگ حسین پس گفت با ابن سعد ابن زیاد که یا خروج کنی
برای جنگ حسین و یا بازدهی مرا سند یا که بحکومت ری و اضلاع آن
بتو داده ام و بنشینی در خانهٔ خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت ری
را اجمالاً چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد نائره
غضب ابن زیاد در و باشتداد آورده سر به آسمان کشید و چون تنور
سوخته بر خود پیچیده و در بند محاربه با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر
برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن ساخته بود
طلبید تا مقدمة الجیش گشته بسرکردگی لشکر انبوه بقتال بکربلا روانه شود
و جنگ با حسین نماید ابن سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را
یکسو کشید و خواست که بمقاتله و محاربه حسین نرود که ابن زیاد باو نوشت
که ای ابن سعد یا بر حسین خروج بکن و برای جنگ او برو یا از حکومت
ری دست بردار شده سند یکه بتو داده ام آنرا استرداد نما و در خانه خود بنشین
پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استرداد سند حکومت
ری و معزولی از آن گوارا نساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت
وطلع الى قتال الحسين بالعساكر فما زال ابن زياد يجهز
الجيوش اليه الى ان اجتمع عند عمر بن سعد اثنان وعشرون الفاً ما بين
فارس وراجل فنزلوا شاطئ الفرات وحالوا بين الماء وبين

الحسین واصحابه وکان اکثر الخارجین بقتاله ممن
کاتبوه وبایعوه و بعد ازان ابن سعد برای قتال حسین با لشکرها پس همیشه
ابن زیاد تجهیز لشکر و سامان فوج برای ابن سعد میکرد تا آنکه مجتمع و فراهم
شد نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار کس از سوار و پیاده پس فرود آمدند
بکناره آب فرات و حائل شدند میان آب و حسین و اصحاب وی و بودند
اکثر خروج کنندگان بجنگ او کسانیکه بتحقیق نامها نوشتند و بیعت با او نمودند
یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروخت و ذخیره نکال و وبال
اخروی اندوخته بمقابله حسین بر آمده لشکرکشیها کرد و ابن زیاد افسران
نهادی در پی فوجها برای کمک ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد با جمعیت
بیست و دو هزار پیاده و سوار هفتم محرم در کربلا رسیده حائل میانه لشکر حسین
و شط فرات گردیده بر کنار آب با لشکر نزول کرده و صرف آب را از لشکر حسین
باز داشته عرصه بر آنجناب تنگ ساخت چندانکه چه جای یاران و موالیان
صغار و کبار اهلبیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یک قطره آب از تشنگی
بیتاب و دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید همدانی که از
لشکریان حسین بن علی بود بحضرت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان
رود پیش ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار است
چون یزید همدانی نزد ابن سعد رفت با او در خور دوستی به سلام که شعار
اسلام است نکرد ابن سعد خطاب با یزید همدانی کرده گفت کای برادر همدانی
ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی شناسم یزید همدانی
جواب داد که دعوی اسلام تو کرده دعوی مسلمانی میکنی و شمشیر بر ابن رسول
و اولاد بتول نموده کمر بقتل ایشان بسته و تشنه میخواهی [illegible] ایشان نشسته فرات

دریای است که سگ و خوک از آن آب میخورند و حسین بن علی و برادران و فرزندان
و زنان اهلبیت عصمت و طهارت از تشنگی جان بلب رسانیده‌اند و تو آب را از ایشان
منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را می‌شناسم و مسلمانم عمر ابن سعد
گفت که ای یزید همدانی همه راست گفتی لیکن چه کنم که دل من راضی بگذاشتن
حکومت ری و اضلاع آن نمی‌شود و پس یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال را بجناب
حسین عرض نمود و مناسب این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مرویست
و خلاصه‌اش اینکه شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید
گفت که عراقیان از خون پشه می‌پرسند و فرزند رسول را کشتند و خونش حلال
دانستند و من بگوش خود شنیده‌ام که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
که هما ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده جنگ شد حسین بن علی
علیه السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان بایستاد و بعد حمد
و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان ببینید که من
کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما را
کشتن خون من و هتک حرمت من درست است یا نیست و من پسر دختر
نبی شما نیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم من
نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سیدا
شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب خود بیان فرموده
حجت را بر اعدا اتمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان ابن سعد آب را
بر لشکر حسین بند نموده کار بر اهلبیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علی
بابن سعد نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازه
بده که در سرحدی از سرحدات بشهر دیگر روم و آنجا بنشینم یا مرا پیش یزید بفرست

ابن سعد جواب داد که باش تا با ابن زیاد بنویسم چون با ابن زیاد مایهٔ فساد نوشت او
تهدیدی بر ابن سعد کرد که اگر حسین دست به بیعت یزید بگذارد و بهتر والا او را باید کشت
و من ترا برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامهٔ قتال با وگرم کنی
والا بجای تو دیگری میرسد چون نامهٔ ابن زیاد با بن سعد رسید همان وقت
صف آراست و لشکر را بمقابله درست کرد و گفت که ای حسین من بسیار خواستم
که تو بیعت با یزید کنی و من به خون تو مبتلا نشوم این کار سرانجام نیافت اکنون
آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را
پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسین ریگستان بوده آب هرگاه که منع کردند
چاه ها کندیدند تا هفتاد دست کاویدند آب نیافتند اهلبیت نبوت و دیگر
یاران و موالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی را
طاقت گفتار نماند و باشاره سخن می گفتند و بایتیمم نماز می گذاروند چون بیطاقتی
بر زنان و کودکان از حد در گذشت حسین عباس بن علی را با تنی چند برای
آوردن آب فرستاد یزیدیان نگذاشتند که آب بگیرد و عباس را مجروح کردند
و همراهیان او را کشتند عباس زخمها خورده بخدمت حسین رسید و بزبان
حال گفت که بجز آب شمشیر آبی نصیب ما شدنی نیست و بعضی روایت کرده اند
که حسین در صحرا ایستاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شده دید
که آنجناب مشغول تلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود
که چگونه وارد این موضع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها
فرستادند و مارا طلبیدند و این زمان تشنهٔ خون من شده اند و اکثر از
خارجین بقتال من کسانی هستند که دست به بیعت من داده اند. و از
ترجمهٔ صواعق منقول است که چون بر حسین این سختی گذشت نصیحت برادر

خود یعنی حسین بن علی علیه السلام یاد میکرد و می گریست که وقت رحلت فرموده بودند که ای
حسین از سفهای کوفه و اعوان آن مغرور مباش و بر اقوال ایشان خروج مکنی که
موجب خفت و پریشانی تو گردد و در ترجمه طبری است که حسین در خیمه آمد و حرم محترم
را نصیحت فرمود و امر بصبر فرمود و زنان بگریه در آمدند حسین زنان را از گریه
منع کرد و نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت
با من کردند و باز نقض شکستند یا رب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خدمت بجا
آوردید شما اندک آیید و ایشان بسیار شما را از بیعت خود بیرون کردم هر طرف که
خواسته باشید بروید و من از جان خود ناامید شدم همه باهم فریاد داشتند
که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدا این روز سیاه مبتلا بگذاریم
و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چه عذر کنیم
ما همه جانهای خود را پیش تو فدا می کنیم پس مضمون این شعر شعر
گر دست دهد هزار جانم ؛ در پای مبارکت فشانم ؛ همراهیان
آنحضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند و منتظر شهادت
نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله در آمده آماده کارزار گردید پس آنچه اتفاق افتاد
آنرا باید شنید فَلَمَّا تَيَقَّنَ اَنَّ الْقَوْمَ هُمْ قَاتِلُوهُ اَمَرَ اَصْحَابَهُ فَاحْتَفَرُوا
حُفْرَةً شَبِيهَةً بِالْخَنْدَقِ حَوْلَ الْعَسْكَرِ وَجَعَلُوهَا جِهَةً
وَاحِدَةً يَكُونُ الْقِتَالُ مِنْهَا وَرَكِبَ عَسَاكِرُ ابْنِ سَعْدٍ
وَاَحْدَقُوا بِالْحُسَيْنِ وَزَحَفُوا وَاقْتَتَلُوا پس هرگاه بیقین دانست
که همراهی جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس
ساختند سنگری شبیه بخندق گرداگرد لشکر و داشتند برای آن جهت و

که باشد و قتال ازان درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و نعره کردند لشکر
حسین را هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسین مظلوم بیقین
دانست که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز نمیدارند و هوای جنگ گذارند
اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد شجاعت داده کسب شهادت
نمایند پس یاران آنجناب بگرد اگرد لشکرگاه شبیه خندق ساختند و برای
آن راهی داشتند که همان راه برای جنگ برآیند و کارزار نمایند و چون که اصحاب
حسین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حسین را حلقه نموده بجنگ
پرداختند و هنگامه قتال گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید و صبح
عاشورا از افق مشرق دمید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابل جنگ
کشید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بعد تا دیه نماز صبح بر جمازه (ماده شتر) نشسته
روبروی لشکر ابن سعد آمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم خطاب باطرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان
ببینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند و یهودان اگر اثری
از آثار موسی می یابند آن را عزیز میدارند و منکه پسر دختر پیغمبر شما هستم که قتل
من بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا فرزند خود خوانده و
عزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد
قصاص او دشمن جان من شدید یا مال شما بر ذمه منست که طالب آن می نمایید یا دیگر
مطالبه دارید که بهای آن عرصه بر من تنگ کردید من بمدینه منوره بر گور جد خود
نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتید بلکه آدم رسولان در طلب من فرستادید
و نامه ها نوشتید نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این
خطبه خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شما ست و شما را بر من

حجتی نیست و اشتر را بخوابانید و بر اسب سوار شد و صف بیاراست تا ایشان ابتدا
کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود اسپ
را جولان داده بمیدان در آمد دید که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسین برو شن کرده اند
تا کسی آنجا نرود و گفت که ای حسین بشارت باد ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت
آنجناب در حق او دعائی بد کرده هماندم پای اسپش در گوئی افتاده او را بمیان خندق
بر آتش انداخت آخر آن ناری در میان آتش بسوخت بعد از آن دو تن از لشکر
ابن سعد بر آمده مبارز خواستند ازین طرف دو کس بمقابله بر آمدند و آن هر دو را
کشته بجهنم سیاه رسانیدند و گویند که هرگاه مبارزی را برای جنگ لشکریان
ابن سعد میخواستند امام مظلوم پیش قدمی میکرد و موالیانش نمیگذاشتند
و می گفتند که یا ابن رسول الله تا از مایان هر کس هم زنده و سلامت ست ترا بجنگ
نمیگذاریم بالجمله لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسین دل بمرگ نهاده اند بمقابله
فردی فردی از عهده جنگ بر نتوان آمد لهذا بمقابله یک کس چند تا بر آمده بمبارزین حسین ع
تیرباران میکردند تا آنکه هر کس که از لشکریان حسین برای جنگ میرفت زنده نمی گشت
و از ینجا ست که میفرمایند ولقد نزل یقتل من اهل الحسین رضی الله عنه
واصحابه فرایت بعد الاصیل ان قتل منهم ما ینیف علی خمسین رجلا و هواره کشته
میشدند از اهلبیت حسین علیه السلام و یاران او یکی پس یکی تا آنکه کشته شدند تنها
زیاده بر پنجاه کس فعند ذلک صاح الحسین اما من مغیث یغیثنا
لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس در آنحال فریاد کرد حسین آیا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد
برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی
چون اکثری از یاران و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند زیاده بر پنجاه کس از اهل

واصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند حسین علیه السلام بجهر یاد آمده
اظهار استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود
که درین حال کدام کس از اعیان اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد
فاذا بالحر بن یزید الریاحی الذی تقدم ذکره قد اقبل علی
فرسه الیه وقال یا ابن رسول الله انی کنت اول من خرج علیک وانا الآن
فی حزبک فمرنی ان اکون مقتولا فی نصرتک لعلی انال شفاعة جدک
غدا ثم کر علی عسکر عمر بن سعد فلم یزل یقاتلهم حتی
قتل وقتل معه اخوه وابنه ومولاه ایضا پس یکناگاه
حر بن یزید ریاحی که متقدم شد ذکر او بتحقیق متوجه شد سوار بر اسب خود بطرف
حسین و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آینه بودم من اول کسیکه
خروج کرد بر تو و اکنون در گروه توام پس بفرما مرا تا اینکه باشم کشته شده در مددگاری
تو تا بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله
کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او و مولای او نیز یعنی چون
حسین فریاد برکشید و صدای استغاثه از امام مظلوم بلند گردید حر بن یزید ریاحی
همین که بیکسی جناب سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملاحظه کرد بتوفیق سعادت
ابدی از اطاعت ابن سعد خود را کشید و بسابقه عنایت سرمدی از رفاقت
یزیدیان انحراف ورزیده بحضور امام مظلومان رسیده عرضه داشت که چنانکه
از اولین خارجین بقتال تو بودم همچنان از سابقین ناصرین توام فرمان ده که جان
خود را در هوای نصرت تو گذارم و فردای قیامت نقد شفاعت جد امجد تو بدست
ایمان آرم این بگفت و بمعیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد تاخت
و این هر چهار تن چندان بعرصه مقاتله گرم گیر او دیدند که بسیاری را از قوم اشقیا (۲۹۰)

به تیغ و تیر کشته شده شادان بمنزل شهادت رسیدند مجملاً چون یاران
و موالیان حسین یکیک داد شجاعت میدان جنگ داده جانهای خود را فدای
تولای فرزند رسول خدا و اهلبیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و قریبان
باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالیا نوبت منست و خواست که از صف
قتال بر آمده متوجه بلشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سایر عزیزان فریاد کردند
که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمی گذاریم چون از ینها هم یکی بعد دیگری
کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردیدند چاره ناچار نوبت مقابله سید الشهدا
تن تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون انچه ما شنیدنی بود شنیدیم نیست و هرچه
نادیدنی بود دیدنی فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتّٰی قُتِلَ اَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بِاَسْرِهِمْ
وَوُلْدُهٗ وَاِخْوَتُهٗ وَبَنُوْ عَمِّهٖ وَبَقِيَ وَحْدَهٗ فَبَارَزَ بِنَفْسِهٖ وَسَيْفُهٗ
مَسْلُوْلٌ فِيْ يَدِهٖ لَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيَقْتُلُ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ حَتّٰی قَتَلَ
مِنْهُمُ الْكَثِيْرَ فَاَثْخَنَتْهُ الْجِرَاحَاتُ وَالسِّهَامُ تَاْتِيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
پس باشتداد رسید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
و برادران او و عمزادگان او و باقی ماندن حضرت تن تنها پس مبارزت فرمود
بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود در دستش و پس بسیار مقاتله میکرد
و میکشت هر کسی را که می بر آمد بمقابله او تا آنکه کشت از ایشان بسیاری را
پس درگرفت او را زخمها و تیرها میرسیدند بر بدن او از هر جانب یعنی چون نائره
قتال سر بفلک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان و برادران و عمزادگان
درگذشت نوبت محاربه بحضرت سید الشهدا رسید تن تنها سیف مسلول
در دست گرفته بمقابله قشون اشقیا پرداخت و زبان بلاغت ترجمان را باین شعر
آبدار آشنا ساخت نظم انا ابن علی الحبر من آل هاشم * کفانی بهذا مفخر حین افخر *

وجدّی رسول الله اکرم من مشی ❊ ونحن سراج الله فی الارض نزهر ❊ وفاطمة
امی سلالة احمد ❊ وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر ❊ وفینا کتاب الله انزل صادقا ❊
وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر ❊ و هر کسیکه از لشکر مخالف روبروی او میگشت یا در کشت
تا آنکه جم غفیر و جماعه کثیر از دست و تیغ او بهاویه دوزخ شتافتند و تزلزلی عجیب
و لفرشی غریب در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقاتله بر لشکر اعدا تنگ
شد از دور حمله کرده او را تیر باران گرفتند چون ازین هم کاری نکشود شمر ذی الجوشن
حیله دیگر انگیخت و آتش در هیزم انداخت و سکنه را فریب بیخت چنانکه می فرمایند
واقبل الشمر والجیش من السکک فی کتیبته فحال بینه
وبین رحله وحریمه فصاح الحسین ویلکم یا شیعة
الشیطان الذی اقاتلکم فما لکم تتعرضون للحرم فان
النساء لم یقاتلنکم وقال الشمر لاصحابه کفوا عن النساء
فاقصدوا الرجل فی نفسه فقاتلوا بالسهام والرماح حتی
سقط علی الارض شهیدا و جز راسه نصر بن خرشة
قیل واتی رجل لیقطع راسه فقال خولی بن یزید
فقطع راسه وفی روایة فقال الشمر لاصحابه ویلکم
ما تنتظرون بالرجل وقد اثخنته الجراحات وقد
علیه السهام والرماح حتی وصل الیه شیء من الاعیاء
الی ان سقط عن الفرس وضربه بسیفه رجل وجرحه آخر
سنان بن انس النخعی فطعنه برمح و نزل خولی بن یزید
لیقطع راسه فارتعدت یداه فنزل اخوه شبل
بن یزید فقطع راسه ودفعه الی اخیه خولی

پس پیش آمد شمر ذی الجوشن سکونی با لشکر خود پس حائل گشت درمیان امام مظلوم
و خیمه حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم آنکه قتال
میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که بدرستیکه زنان قتال با شما نکرده اند
پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان و قصد کنید بسوی این مرد پس میل
کردند بتیرها و نیزه ها تا آنکه افتاده بر زمین شهید شده و خواست که ببرد سر او را از ضرب
خنجر پس قدرت نیافت بر بریدن سر او پس فرود آمد از اسب خولی بن یزید پس
ببرید سر او را و در روایتی هست پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار می کشید
باین مرد و حال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیده برو تیرها و نیزه ها تا آنکه
رسید تیری بجبهه از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسب و برو زد شمشیری
بر روی او پس رسید او را سنان بن انس نخعی پس مجروح کرد او را به نیزه و فرود
آمد از اسب خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای او پس فرود آمد
از اسب برادر او شبل بن یزید پس برید سر او را و بینداخت آنرا بسوی برادر
خود خولی مجملاً چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و محاربه با جناب سید الشهدا
علیه الوف من التحیة و الثنا در خود نیافتند شمر بیدین بمکر حیله دیگر اندیشیده خود را با جماعت
خود میان حسین و حرم محترم حائل کرده خواست که دست تعرض باهلبیت نبوت
دراز کند که امام مظلوم نعره ویحکم یا شیعة الشیطان زده فریاد کرد که من با شما جنگ میکنم
این چه نامردیست که بر زنان بیگناه می تازید چون اصغای این صدای صاحبتا
شمر از تعرض خیمه سراپرده عصمت و طهارت دست کشیده با همراهیان خود رو
متوجه بآن حضرت گردید پس ابو الحتوف جعفی از طرف دیگر خروج آهنگ حمله
آورده جناب سید الشهدا را از پس و پیش درمیان گرفته الغرض یاران شمر
و نیزه ها از هر دو سو بر سر و تن امام مظلوم باریدند که آن یکباره سیدان و فا

بلجام تسلیم و رضا بدست گرفته از پشت اسب بر زمین شهادت افتاد
و عنان عزیمت از حیات این جهان بی ثبات یکسو کشیده رخت اقامت بفردوس
اعلی کشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطه دایرهٔ نصف النهار بوده که
جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین است و گویا این حال دال بر آنست که تکبیر
افتتاح بر پشت اسب و رکوع بعد افراز ان و سجده هنگام وصول بر زمین
دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بعالم واپسین کشاد
و اختلافی که در قاطع سر مبارک است در اصل رساله مرویست و اصح همین است
که این شقاوت را از ازل بر ناصیهٔ حال خولی بن یزید بد مآل نوشته اند اگرچه بادی
این شقاوت نصر بن خرشه را گفته اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت
جراحات سهام و رماح غربال شد شمر ملعون تحضیضی باصحاب خود کرد که با وجود
مشبک شدن بدنش بزخمهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از
دست بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت
اسب بر زمین افتاد و در همین حال شمر یا زرعه شمشیری بر روی مبارک حواله کرد
و سنان بن انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از
اسب فرود شده خواست که بقطع سر بپردازد که دستش لرزید و شبل بن یزید
سنگدل برادر در آن حال از اسب فرود آمده سر مبارک را از تن برید پیش برادر
خود خولی انداخت و بعد از ان آنچه از دست بیداد لشکریان شمر و ابن سعد بر خیمه
آل طه و یس رفت بیانش میسر نیست ثم دخلوا علی الحرم واسروا اثنی عشر
غلاما من بنی هاشم و من کان من النساء یعنی در آمدند بر حرم محترم و اسیر
کردند دوازده کس از طفلان بنی هاشم و هر کس را که بودند از زنان
وامر ابن سعد و شمر نفرا فرکبوا خیولا واوطئوا الحسین

وحکم کرد ابن سعد و شمر گروهی را پس سوار شدند اسپها و پی سپر ساختند تن حسین
علیه السلام را و اوسلوا الرأس المکرم مع بشیر بن مالک و خولی
بن یزید الی ابن زیاد و فرستادند سر مکرم امام علیه السلام را با بشیر بن مالک
و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد بالجمله چون سر حسین مظلوم را خنجر بیداد از تن
جدا کردند و شجره رسالت و دوحه نبوت و نهالت را به تیشه ظلم بریدند گویند
که قیس بن اشعث پیراهنش از تن پاک سرکشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت
و شمر با همراهیان خود ستش قصد خیمه اهلبیت عصمت و طهارت نموده بتاراج
پرداخت علی بن الحسین که در بستر بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بحالش افتاد
خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار را
نکشند و لکن این کودک بیمار مسلمان را می کشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که این همه ایشان را بسوی
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد و پس شمر و ابن سعد گفتند که اسپان
را بر تن حسین دوانند چنانچه بیست کس از سواران جسم شریف و عنصر لطیف
حسین را پایمال سم اسپان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک ریزه ریزه
شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر ابن مالک و خولی بن یزید بکوفه
پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهلبیت را بر شتران بی پرده سوار کرده
و علی بن حسین بیمار را بر شتر انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد
یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن حسین و همراهیانش
تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نمیکرد تا آنکه مردم غاضریه که آن قریه ایست
برکنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را و جنب او و باقی
شهدا را آنجا کرده دفن کردند حالا اسامی شهدای اهلبیت که با جناب سید الشهدا

در کربلا شهید شدند باید شنید و سرشک غم از دیده پرنم در ماتم این خیار اهل عالم باید بارید
واستشهد معه رضي الله عنه خمسة من اخوته العباس ابن
علي وعثمان ابن علي ومحمد ابن علي وعبد الله بن علي
وجعفر ابن علي وثلاثة من ولد الحسن اخيه القاسم ابن الحسن
وعبد الله ابن الحسن وعمر ابن الحسن وقيل ابو بكر ابن
الحسن وقتل معه ابناه علي الاكبر فانه قاتل بين يدي
ابيه حتى قتل شهيدا وعبد الله قتل صغيرا بكربلاء
جاءه سهم شقي في حجر ابيه فقتله وقتل معه محمد
وعون ابنا عبد الله بن جعفر وعبد الله وعبد الرحمن
وجعفر بنو عقيل ابن ابي طالب فهؤلاء مع الحسين
ستة عشر رجلا او سبعة عشر رجلا من خيار
اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قد استشهدوا يومئذ وشهید شدند با حسین علیه السلام پنج کس از
برادران او عباس بن علی و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی و جعفر بن علی
وسه کس از پسران حسن برادر او قاسم بن حسن و عبد الله بن حسن و عمر بن حسن
وگفته شد ابو بکر بن حسن وشهادت یافتند همراه سید الشهدا او دو پسر او علی اکبر پسر ارشد
او مقاتله کرد حضور پدر خود تا آنکه کشته شد در معرکه وشهادت یافت و عبد الله شهید
شد صغیر سن بکربلا رسید بحلق او تیر بدبختی در حالیکه او در کنار پدر خود بوده پس
کشت او را وشهید شدند با امام مظلوم محمد و عون هر دو پسر عبد الله بن جعفر
بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب
پس این جماعه همراه حسین علیه السلام شانزده یا هفده مرد از بهترین اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتحقیق شهید شدند آن روز جملگی پنج کس از برادران
جناب سید الشهداء یعنی عباس و علی و محمد و عبد الله و جعفر ابنای علی مرتضی
علیه السلام و قاسم و عبد الله و عمرو نیز و بعضی ابوبکر نیز از فرزندان حسن
بن علی برادر بزرگ او و دو کس از فرزندانش یکی علی اکبر که بحضور پدر
بزرگوار در معرکه جنگ با لشکر کفار رخت کارزار کشاده و دیگری عبد الله
که بعضی او را علی اصغر گویند در خورد سالگی از صدمه تیر بخت برگشتگان
فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر جان داده و محمد پسر دیگر
و دو کس از پسران عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن
و جعفر هر سه پسر عقیل بن ابی طالب این جمله شانزده یا هفده کس
از خیار اهل بیت رسالت در معرکه کربلا همپای سید الشهداء احرز
قصبات السبق در مضمار شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار
نیز در آن روز شهید شدند و علی اوسط که بلقب شریف او زین العابدین است
در واقعه کربلا بیمار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خودش
یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت
رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنحضرت
فرمود که ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر
تو هم کشته شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و چشمه رسالت از بیخ و بن برکنده
شود باش که هنوز با تو سر ما بوده است و در عقب من با دشمنان محاربه
نسازی و همواره با صبر و شکر بود نمی باید دانست که در اولاد شریف
حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوة ابن جوزی
منقول است که امام حسین را شش پسر مسمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر

و دو دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاخضر در معالم العترة گفته که چهار پسر
و دو دختر بودند و عبد الله ابن سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین
ابو العباس در ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر
بودند و یک پسر که زیاده نموده علی اوسط و محمد است و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر
لقب امام زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر
را حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
آن حضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان
برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان
پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی از این فیض و برکت نخواهد ماند و در بعضی
از مکاتیب جناب مغفرت مآب علامه علیه الرحمة مرقوم است که حضرت امام حسین
علیه السلام وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی
اوسط امام زین العابدین که در آن وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بیست و دو
ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم و نام ایشان اختلاف است
بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخواره
بودند حضرت امام ایشان را نسبت غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود
برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از جانب اشقیا
بحلقوم معصوم رسیده در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام
علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آن وقت
هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است
در آن وقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه
در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است چنانکه ایشان تمامی ایام

زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و زبیر عم‌زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان حضرت امام علیه السلام
که فاطمه صغری نام می‌داشت او همراه شوهر خود که حسن مثنی پسر حضرت امام حسن
علیه السلام بود در مدینه مانده و در دشت کربلا نیامده و نام مادر امام زین العابدین
شهربانو ملقب به شاه زنان دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان است
و نام مادر علی اکبر ام لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود
و نام مادر پسر سوم که شیرخواره بود و نامش پیدا نیست این قدر معلوم است که از
عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی
که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست
میداشتند و نیز در حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه در این باب شعری
هم فرموده اند شعر لعمری اننی لاحب دارا تحل بها سکینة والرباب یعنی قسم
جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن بنشینند
و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور
و معروف اند و حضرت امام باقر در آن وقت چهار ساله بودند چراکه قبل از واقعه
کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه پنجاه
و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آن وقت
همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم
نیست که در آن وقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
که شربت شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و محمد و ابوبکر و از
فرزندان حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت عباس بن علی

بیان ازواج امام علیه السلام

و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبد الله
بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از همراه
حضرت امام در کربلا و دست تیر پرتاب بر روضهٔ ایشان جدا است و دیگر شهیدان
کربلا در روضهٔ حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم
قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی حجه سنه شصت از هجرت در کوفه شهید
شده بودند ایشان را حضرت امام از که پیشتر روانه فرموده بودند
از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر همراه وی
شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل
بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار
برادر حضرت علی کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون
نام داشتند و خواهرزادهای حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت
زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت بتول
بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود
و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده
صغیر السن در بندیان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهربانو
زوجهٔ حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهلبیت همراه
بودند در بلاد شام رفتند انتهی کلامه الشریف انست حال همراهیان کربلا که
همراه سید الشهدا بودند اما روز و سال شهادت پس بیانش میرود و کان
شَهَادَتُهُ یَوْمَ عَاشُوْرَاءَ سَنَةَ اِحْدیٰ وَسِتِّیْنَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ
لَهُ یَوْمَئِذٍ سِتَّةٌ وَخَمْسُوْنَ سَنَةً وَخَمْسَةُ اَشْهُرٍ وَخَمْسَةُ اَیَّامٍ
و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت

وسن شریف آنحضرت آن روز پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده
نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم
بروز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده سن عمر شریف
دران روز به پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز رسیده بود چه ولادت باسعادت
پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است
پس عمر شریف بیکم و کاست پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز باشد اگرچه درین باب
اختلاف در اسنه ساقم بسیار است لیکن صحیح و معتمد همین قدر است که بران اختصار افتاد القصه
اقوال اهل سیر ۱۲
چون سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهلبیت رسول خدا صلعم
بکوفه رسید همه از دست جفا و جور و بیداد ابن زیاد بسر وقت دودمان مصطفی نوبت بهمه
ازان ارشاد پیشوا امر الشقی ابن زیاد بالراس المکرم فدیر
به فی سکک الکوفة ثم ارسله مع رؤس سائر الشهداء
وسبایا اهل البیت الی یزید ابن معاویة مع شمر ذی الجوشن
وکان بدمشق ثم وجه ذریة الحسین ورأسه مع علی ابن الحسین علیهما
السلام الی المدینة انا لله وانا الیه راجعون و حکم کرد ابن زیاد شقی و خصوص
سر کرم امام اکرم که گردانیده شود در کوچهای کوفه پیشتر فرستاد و سر مبارک را با سرهای
باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن و بود یزید بدمشق
بعد ازان روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی بن حسین علیهما السلام
بطرف مدینه ما برای خدائیم و بسوی او تعالی بازگشتگانیم بر ناظرین کتب سیر و
اخبار و ماهرین اسفار آثار اخبار مخفی و محتجب نبوده باشد که هرگاه اسیران
اهلبیت رسالت و بندیان دودمان نبوت و بسالت با سر مبارک سید الشهدا
و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله

سنه
شمر بفتح شین معجمه و میم مشدد و مخفی کلیلی ازو انازک... بکسر شین بمعنی مشهور است محض غلط و لغت بافته شده ۱۲ مولوی حامد علی سلمه ربه

الی یوم اللقا و قصر امارت خود بیاراسته با هیبت و وقار در گوشهٔ نشسته و در خانه را بار عام
کرد چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سرهای اهلبیت مصطفی و ذکور و اناث
ذریت رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا بحضور خود طلبید چون که سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام پیش آن لعین رسید باره باره سر بدید و تبسم میکرد
و چوبی که بدست داشت بر لب و دندان مبارک می زد زید بن ارقم که از صحابهٔ کبار
در آن مجلس حاضر بودند گفت که ای ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین
بردار و باره دیگر بران مزن بخدا که من بارها دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم لب و دندان حسین را می بوسید بعد از آن زید بن ارقم خود را بدست گریه
سپرده سیلاب خون از چشمهٔ هر دو دیده روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید
بن ارقم شنید و حال گریهٔ او را بچشم خود دید گفت بخدا سوگند چشم ترا پر آب دارد اگر
تو شیخ پیر نمی بودی و بسبب خرافت نمی رسیدی من ترا می کشتم و گردنت می زدم
پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا غصه
دهنده تر و آزرده کننده تر از سابق باشد که دیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم که حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانید
و دست مبارک بر سرهای ایشان مالیده فرمود که ای بار خدایا من ایشان
را بتو و مومنان صالح امانت سپردم پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا
چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانه و تعالی از شما خوشنود مباد که ابن
فاطمه زهرا را کشتید و ابن مرجانه یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند
که در همین حال ابن زیاد بر منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق
نمود و امیر المومنین یزید و لشکر او را فتح داد و کذاب بن کذاب را کشت
و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبد الله بن عفیف از جای خود

بر جست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفیٰ تو دروغگو هستی و پدر تو و آنکس که
ترا امیر ساخت او نیز دروغگو ست وای بر حال خسران مآل که اولاد پیغمبر را کشتی
و اهلبیت رسول خدا را ذلیل و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان ست ایستاده
و از خدا شرم نداری که چنین دروغ قبیح میگوئی و راه کذب فضیح می پوئی روایت
کرده اند که چون اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی
اکربت اکربت شکر آن خدا را که تخفیف داد و بدشمنان فتح داد حضرت ام کلثوم جواب داد
الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا که گرامی کرد ما را بمحمد پاک کرد ما را پاک کردنی باز ابن زیاد
گفت کیف رأیتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم در جواب فرمودند
سیجمع الله بیننا و بینکم فیقضی بیننا و بینکم زود است که جمع کند خدای تعالی میان
ما و شما و انصاف فرماید میان ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد ازین جواب
باصواب برآشفت و گفت که هنوز این قدر دلیری و تندی در کلام ست خواست
که عقوبت کند گفتند که سخنان زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد
بر علی بن حسین افتاد پرسید که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی ست
گفت که این پسر را نیز بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه ذریه باقی
ماند شحنه شهر خواست که علی بن حسین را کشیده برده بیرون قصر بکشد که حضرت
زینب او را در کنار گرفت خود را سپر کرد و گفت که اگر می کشید ما را بکشید که از
بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که محرم ما زنان اهلبیت ست اگر او را هم میکشید
ما جمله زنان بدون محرم بمانیم ابن زیاد از کلام حضرت زینب بیهوشی درگرفت و از
سر خون علی بن حسین درگذشت گویند که چون زنان اهلبیت بر شتران بی پرده
و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی دودمان نبوت دیدند گریستند
ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای چه گریه میکنید اینهمه بیداد که بر ما رفت

از دست شما رفت ما را شما کشتید و باز می گریید و این ابیات بزبان عفت بیان
راندا ابیات ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ؛ ماذا فعلتم وانتم آخر الامم ؛ بعترتی
وباهلی بعد مفتقدی ؛ منهم اساری وقتلی ضرجوا بدم ؛ ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ؛
ان تخلفونی النبوة من ذوی رحم حاصل ابیات جواب چیست شما را اگر
سوال کند ؛ محمد عربی از شما بروز جزا ؛ که آن چه بود که با اهل بیت من کردید ؛ چو من
بملک بقا رفتم از سرای فنا ؛ جزای آنکه شما را بحق نمودم راه ؛ روا بود که چنین با هما
رسد ز شما ؛ المختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران اهلبیت حکم داد که ایشان را
در بندی خانه دارند و سر حسین ع را بر نیزه گذاشته در کوچه های کوفه بگردانند
چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان اهلبیت را گرفته داخل زندان خانه کردند
و سر حسین را بر سر نیزه سوار کرده خانه بخانه و سکک و شوارع کوفه گردانیدند
زید بن ارقم مروی ست که چون سر حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود
و من در غرفه نشسته بودم همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه خواند ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا ؛ زید بن ارقم گوید که هرگاه این کریمه
از زبان سر مبارک بگوش من خورد بخدا که تمامی موها بر تن من برخاست و گفتم
که یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن ست بعد از آن ابن زیاد
سر سید الشهدا و سایر شهیدان دشت کربلا و جمله اسیران اهلبیت را
با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد پس قافله زنان
و یتیمان اهلبیت بر شتران بی پرده سوار و سر حسین بر سر نیزه در هر شهر و دیار
که میرسید فریاد واویلاه و وامصیبتاه از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع
منازل و طی مراحل قافله سبایای اهلبیت بدمشق رسید همین که یزید علیه
ما یستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و به تزئین تماشای خود پرداخته و زنانیکه

جمله عظمای شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار اسیران داد و بالفور سرهای شهدا
را با زنان و یتیمان اهلبیت بحضورش آوردند چنانچه سر یک یک از شهیدان
دیدن و حال صاحب آن سر را پرسیدن آغاز کرد چندانکه شمر ذی الجوشن
سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و باظهار ماجرای
جنگ با مباهات و افتخار پرداخت با صغای واقعه کربلا و مشاهده صورت حال
سبایا و سرهای شهداء المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن
خسران مآل می تابید چنانچه ابیات ابن الزبعری یعنی ع لیت اشیاخی ببدر شهدوا
تا آخر میخواند و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان
شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا گمان نبود که سنین عمرت
تا این مدت رسد و سر و ریش تو از خضاب محفوظ باشد و در مناقب السادات منقول
است که دران ساعت که سر مبارک حسینؑ پیش یزید پلید بردند لعین در شادی می نشست
و خمر میخورد و سر مبارک را بانواع اهانت میکرد و خبر به بعض صحابه رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم رفت بگریه آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرد و هفت
صحابه را آن روز گردن بزد گویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضر آن مجلس بود چون
ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست ضبط بر آمده
با یزید پلید مخاطب شده گفت قطع الله یدک که چوب بر لب و دندان میزنی که
بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة والثنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای
سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا مرا مانع نمی شد این وقت گردنت میزدم
سمره گفت سبحان الله که در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشگان
رسول و فرزندان بتول چنان معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت
و از آن مجلس برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود هر گاه

سر حسین را دید پرسید که این سر کیست یزید گفت سر آنکس است که داعیهٔ مقابله با خلیفه
داراده خلافت برای خود کرده تاجر گفت که صاحب این سر شرافتی داشته
که هوای داعیهٔ خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم
بوده یهودی پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت
نام او حسین ع نام پدرش علی ع بن ابی طالب ع نام مادر او فاطمه یهودی گفت فاطمه
دختر که بود یزید گفت دختر محمد رسول الله یهودی گفت معلوم شد که پسر فرزند نبی شما
گفت آری یهودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بدندان گزیده و دست
تاسف مالیده گفت که ای یزید میانه من و حضرت داود پیغمبر واسطه هفتاد پشت
میرود و هنوز یهودان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من بجا می آرند و محمد که
رسول شما که دیروز ازین جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت و اهلبیت او کردید
که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که بر مسلمانید و نیز گویند زمانیکه
یزید پلید بی ادبیها با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول قیصر روم حاضر بود گفت
که در بعضی از جزائر نشان سم خر حضرت عیسی ع باقی است ما یان هر ساله بزیارت آن
میرویم و بنذرها از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجا می آریم
چنانکه شما تعظیم خانه کعبه می کنید و حرمت و احترام آن بجا می آرید چیست که شما فرزند
و ذریت نبی خود را کشته و زنان و یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول
قیصر روم نمی بودی ترا می کشتم رسول قیصر گفت که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر
نگاه داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد او را گذاشتی یزید جوابی بجز سکوت ندیده
متوجه بطرف زنان و یتیمان اهلبیت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک
تر طلبید چشم حضرت زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت واجداه
وا محمداه بعد از آن خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را و پسر در پرده

عورتان و حجاب نشانده و دختران رسول خدا را با این بی‌پردگیها بر شتران سوار
کردی و در مجمع مردمان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهدهٔ عمل خود چه جواب
توانی داد یزید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه زهرا
پس از آن کلثوم برخاست و بر سر حسین افتاده لب و دندان خود را بر آن لب و دهان
چندان مالید که بیهوش بر زمین غلطید چون بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت
که ای یزید تمتع از دنیا نیابی چنانکه ما را در بلا افگندی تو هم در دنیا و عقبی روی راحت
نبینی یزید پلید گفت که این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کلثوم دختر فاطمه
است پس توجه بسوی امام زین العابدین کرد و پرسید که این پسر کیست گفتند که این علی
بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیده‌ام که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین
را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شدند و علی اوسط
که بیمار بود او را اسیر کرده آورده‌ایم یزید گفت ای کودک میدانی که پدرت میخواست که بر مسند
خلافت نشیند و بر سر منبر خطبه بنام خود خوانده شود الحمد لله که بمراد خود نرسید علی
بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبر را پدران ما نهاده اند یا پدران تو
خلافت و امامت از آن پدران ما بوده است که در راه خدا جهاد کردند یا از پدران تو
که شرک با خدای نمودند و روز جزا حال ما و شما فیصل شود و مصداق آیه کریمه
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خواند ختم کلام فرمود پس یزید حکم داد
که زنهای اهلبیت را بفرودگاه ایشان ببرند و سر حسین را بر دروازهٔ دمشق آویزان
نمایند چنانکه گویند که تا سه روز سر مبارک بر دروازهٔ دمشق آویزان ماند بعد از آن
ذریت حسین را با سر مبارک او روانه مدینه کرد و بالجمله این روایات و امثال آن اگرچه بعضی
از آن خالی از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و خوشنود
از قتل حسین علیه السلام بوده و همین است مذهب مختار جمهور اهل سنت و جماعت

بیان آنکه ... یزید بر قتل

چنانچه در کتب معتبره مثل مفتاح النجاه میرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما
قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین تفتازانی
و تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با شواهد و دلائل
مذکور و مسطور است و لهذا لعن آن ملعون به حجج قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند
و مختار راقم الحروف و اساتذه صوری و معنوی با یقین است که یزید پلید راضی و مستبشر
از قتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدی است و اگر تامل بکار رود
قصور یحیی و لعنت در حق آن ملعون قصوری است که مقصود بیان نباید بود چنانچه شاه عبد العزیز
تحفه اثنا عشریه علیه الرحمه در رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه متعلق
فرموده اند افاده می نمایند که علیه ما یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایه ابلغ من التصریح
از قواعد مشهوره عربیت است معنی او را ابهام ما یستحقه تفخیم و تشنیعی است که در تصریح
بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در تفسیر فغشیهم من الیم ما غشیهم مذکور می شود و در حق آنست
که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور است زیرا که این قدر را جزای مطلق قتل مومن
مقرر کرده اند قال الله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله
علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما و یزید پلید در این قتل زیادتی است که غیر او را دست نداده
و آن زیادت را جزای مستحق او حواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن
عاجز است و الله اعلم و علمه احکم انتهی کلامه الشریف آمدیم بر اینکه در دفن سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است و آنچه تحقیق است این است که سر مبارک
را در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است که یزید سر مبارک
امام حسین علیه السلام را بمدینه فرستاد و او را کفن داده نزد حضرت فاطمه
علیها السلام دفن کردند و در خلاصة الوفا مرقوم است که جسد مبارک حسین
در کربلا است و سر مبارک او در مدینه بمکان بقیع پهلوی حسن مدفون است

و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک
در خزانهٔ یزید بوده تا آنکه سلیمان بن عبدالملک پادشاه شد او را خبر کردند چون
سر مبارک را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو
مالیده و کفن داده در مقبرهٔ مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبدالملک
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دید که با لطفت و ملائمت بحال او میفرمایند
چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو احسانی
بحق اهلبیت آن حضرت علیه الصلوة و السلام بظهور آمد گفت آری سر حسین
که در خزانهٔ یزید بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن کرده ام حسن بصری
گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بوده باشد اینچنین روایت ها کرده اند لیکن صحیح و معتمد همان قول اول است
که سر مبارک آنجناب در مدینهٔ منوره بمکان بقیع مدفون است منقول است
که چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانه بمدینه نمود
نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینها را بمدینه رساند چنانچه
ف بیان روانگی اهلبیت مطهرا بمدینهٔ منوره
امام علی بن حسین سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان دشت کربلا فرا گرفته
همراه زنان و یتیمان اهلبیت روانهٔ مدینهٔ منوره شد و این روانگی هم عاری
از حلیهٔ ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر آنست جائیکه
گفته که از همه عجیبها ابن زیاد که نسبت به اهلبیت نبوی بعمل آورد عجب
نیست که او محکوم و منقاد یزید بوده لیکن از گمراهی یزید خباثت عجب است
که چوب بر دندان حسین زده و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد و پیشتر گفته که هیچ مقصود از این
نبوده مگر فضیحت کردن آل رسول او و کینهٔ جاهلیت و عداوت کشته شدن اقربا

اوکه روز بروز از کفار کشته شدنی بود به آنکه به تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و
و دفن می ساخت و نیکوئی با آل رسول و ذریت بتول می نمود القصه چون اهل بیت
نبوت از دمشق عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید بر ایشان تعیین بوده به داعیه
سعادت ازلی چنین خدمت در راه با ذریت حسنین پیش آمده مراتب اطاعت و تعظیم
و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده به مدینه رسانید
و در زمانیکه خبر مراجعت اهلبیت رسالت به مدینه رسید اولاد مهاجر و انصار
و دیگر اهالی مدینه از صغار و کبار باستقبال دویدند چون که ذریت رسول و جگر
گوشه های بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه و زاری بر ایشان
گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که مصیبتی که روز وفات حضرت
سرور کائنات علیه افضل من الصلوات والتحیات بر اهل مدینه گذشته بود
همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین با زنان و یتیمان اهلبیت
نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة والثنا از دمشق به مدینه برگشت
فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه برپا بود که یاد از هنگامه قیامت میداد و جمله
ارباب دین در اندوه و درد و رنج و همه از کهین و مهین از غم و غصه حزین بودند و حالتی
که عارض حال ام المومنین حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فردی
فردی زنان و یتیمان اهلبیت نبوت را کنار میگرفت و میگریست تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه
روضه مقدسه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شده زار زار بنالید و بزبان حال میگفت ابیات

یا رسول الله بیا از روضه سر تا بنگری — اهل بیت خویشتن را زار و غمناک و حزین
در بلای دشمنان دین گرفتار آمده — کس مباد در جهان یارب گرفتار چنین

پوشیده مباد که بیان واقعه کربلا و مصائب اهل بیت مصطفی علیه الصلوة والثنا
که دل قلم از تحریرش خون و دیده دوات از تقریرش جیحون است آنچنان

نیست که در حیطهٔ احصا گنجد یا بیان آن شفا بخشد و نیز تفصیل روایات را
خالی از تفریط و افراط نداشته و بیان واقعی را عاری از خلط و اختلاط نگذاشته اند
لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمة بر تحریر مجملی از آن اکتفا ورزیده و دست و قلم
از تفصیل آن کشیده بیان اخبار که درین واقعهٔ هائله واقع است می فرمایند
و از انجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل می نمایند چنانکه ارشاد می فرمود
اَمَّا اِخْبَارُ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ مِنْ جِهَةِ
الْوَحْیِ بِوَاسِطَةِ جِبْرَئِیْلَ وَغَیْرِهٖ مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ فَمَشْهُوْرٌ مُتَوَاتِرٌ
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه وآله وسلم باین واقعهٔ هولناک از جهت وحی
بواسطهٔ جبرئیل وغیره از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی اخبار مرویه
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مبنی از واقعهٔ هائلهٔ کربلا و مشعر بشهادت
جناب سید الشهدا است بکثرت طرق از درجهٔ شهادت درگذشته قدر مشترک
بالتواتر معنوی پیدا کرده است مِنْ ذٰلِکَ مَا اَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِیُّ عَنْ عَائِشَةَ
رَضِیَ اللهُ عَنْهَا اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اَخْبَرَنِیْ جِبْرَئِیْلُ
اَنَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ بَعْدِیْ بِاَرْضِ الطَّفِّ وَجَآءَنِیْ بِهٰذِهِ
التُّرْبَةِ فَاَخْبَرَنِیْ اَنَّهَا مَضْجَعُهٗ از آن جمله است آنچه روایت
کرد طبرانی از عائشه رضی الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام باینکه فرزند من حسین کشته شود
پس مرگ من بزمین طف و آورد بمن این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد
او باشد پوشیده نماند که طف بالفتح و تشدید فا موضعی است قریب بکوفه
که حالا مشهور بکربلا است وَمِنْهُ مَا اَخْرَجَهُ اَبُوْ دَاوٗدَ وَالْحَاکِمُ عَنْ
اُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ

قَالَ اَتَانِيْ جِبْرَئِيْلُ فَاَخْبَرَنِيْ اَنَّ اُمَّتِيْ سَتَقْتُلُ ابْنِيْ هٰذَا يَعْنِيْ الْحُسَيْنَ
وَاَتَانِيْ بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهٖ حَمْرَاءَ و از ان جمله ست آنچه برآورد ابو داود و الحاکم
از ام الفضل دختر حارث یعنی مادر عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کہ ہر آئینہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود کہ آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد
مرا باینکہ امت من قریب ست کہ بکشد این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از
خاک سرخ یعنی خاک سرخ زمین مقتل او بمن داد و اخرج احمد ان النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم قَالَ لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ الْبَيْتَ مَلَكٌ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيَّ
قَبْلَهَا فَقَالَ لِيْ اِنَّ ابْنَكَ هٰذَا يَعْنِيْ حُسَيْنًا مَقْتُوْلٌ وَاِنْ شِئْتَ
اَرَيْتُكَ مِنْ تُرْبَةِ الْاَرْضِ الَّتِيْ يُقْتَلُ بِهَا فَاَخْرَجَ تُرْبَةً حَمْرَاءَ
برآورد امام احمد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ ہر آئینہ بتحقیق در آمد در خانہ
بر من فرشتہ کہ نیامدہ بود بر من پیش ازین پس گفت بمن کہ این پسر دختر تو کہ این ست
یعنی حسین کشتہ شود و اگر خواہی بنمایم بتو از خاک زمینی کہ کشتہ شود بران پس بنمود
خاک سرخ را و اخرج البغوی فی معجمہ من حدیث انس قال استاذن
مَلَكُ الْمَطَرِ رَبَّهٗ اَنْ يَزُوْرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ بَيْتِ اُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ يَا اُمَّ سَلَمَةَ احْفَظِيْ عَلَيْنَا
الْبَابَ لَا يَدْخُلْ اَحَدٌ فَبَيْنَا هِيَ عَلَى الْبَابِ اِذْ دَخَلَ الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْتَحَمَ فَوَثَبَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
فَجَعَلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَلْثِمُهٗ وَيُقَبِّلُهٗ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ
اَتُحِبُّهٗ قَالَ نَعَمْ قَالَ اِنَّ اُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهٗ وَاِنْ شِئْتَ اَرَيْتُكَ الْمَكَانَ
الَّذِيْ يُقْتَلُ بِهٖ فَاَرَاهُ فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ اَوْ تُرَابٍ اَحْمَرَ فَاَخَذَتْهُ اُمُّ سَلَمَةَ
فَجَعَلَتْهُ فِيْ ثَوْبِهَا قَالَ ثَابِتٌ كُنَّا نَقُوْلُ اِنَّهَا كَرْبَلَاءُ وَاَخْرَجَهٗ اَيْضًا

بغوی کنیت او ابو محمد نام او حسین بن مسعود فراء شافعی المذهب محدث مفسر صاحب کتاب شرح السنہ و معالم التنزیل و مصابیح از تصنیفات او بود ولادتش ... و وفاتش در سنہ ...

ابو حاتم في صحيحه وفي رواية احمد في زيادة المسند قال ثم ناولني
كفا من تراب احمر و برآورد بغوی یعنی امام محی السنه در صحیح خود از حدیث انس
گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خویش باینکه زیارت کند
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه ام المؤمنین
ام سلمه بود پس گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار در را و باید که
هیچکس در نیاید پس در بین اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود که ناگاه در آمد حسین پس جهید و داخل
شد در خانه پس برجست بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته باین حضرت
که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته که امت تو زود باشد
که بکشد این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی که کشته شود در آن پس نمود آنرا پس
آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه آنخاک را پس بست آنرا در چادر خود
گفت ثابت که راوی این حدیث است که بودیم ما که می گفتیم آن زمین کربلاست و همین
برآورد این حدیث را ابو حاتم در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده
که گفت پس زد او بهم کف دست از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای
فجاء بسهلة او تراب احمر بادست ثم ناولني كفا من تراب احمر واقع است باقی این حدیث
را امام محی السنه در کتاب صحیح خود از حدیث انس برآورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز
روایت کرده و در زیادت مسند امام احمد هم بتغییر یسیر وارد شده و آخر الحدیث
والبيهقي عن ام الفضل بنت الحارث قالت دخلت على رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يوما بالحسين فوضعته في حجره ثم حانت
مني التفاتة فاذا عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم تهريقان من
الدموع فقال اتاني جبرئيل فاخبرني ان امتي تقتل ابني

هذا او اتانی بحبة بیضاء من تربة من تربته حمراء وبرآورد حاکم
و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم حسین را و نشانیدم او را در کنار آنحضرت باز یکبار ه اتفاق افتاد از
من التفاتی با آنحضرت پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم میریخت
اشک ها را پس فرمود که آمد مرا جبرئیل و خبر داد مرا که هر آئینه امت من خواهد کشت
این فرزند مرا و داد مرا خاکی از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه
والبیهقی وابو نعیم عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم اضطجع ذات یوم فاستیقظ وهو خاثر وفی
یده تربة حمراء یقلبها قلت ما هذه التربة یا رسول الله
قال اخبرنی جبرئیل ان هذا یعنی الحسین یقتل بارض العراق وهذه تربتها
و برآورده اسحق بن راهویه و بیهقی و ابو نعیم از ام المؤمنین ام سلمه که هر آئینه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بر پهلو خوابید روزی پس بیدار گشت در حالیکه اندوهگین
و غمناک بوده و در دست آنحضرت خاک سرخ بوده که زیر و بالا میکرد آنرا گفتم
که این چه خاک ست ای پیغمبر خدا فرمود خبر داد مرا جبرئیل که بتحقیق این فرزند
یعنی حسین کشته خواهد شد در زمین عراق و این خاک آن مقام است واخرج البیهقی
وابو نعیم عن انس قال استاذن ملک المطر ربه ان یاتی رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذن له فدخل الحسین فجعل
یقع علی منکب النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال الملک
اتحبه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم قال فان
امتک تقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل
فیه فضرب بیده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة فصرته

فيا تربها وشكا انسماء انه يقتل بكربلاء و برآورد بيهقى و ابونعيم از انس
که گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود باینکه بیاید نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد او را پس دران حال درآمد حسین پس سوار
شد بر دوش پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آن فرشته آیا دوست
میداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آری گفت آن فرشته بتحقیق
امت تو بکشد این را اگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که دران کشته شود پس زد دست
خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس گرفت آن را ام سلمه و بست آن را در پارچه
خود راوی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که بتحقیق او یعنی حسین کشته شود در کربلا
واخرج ابو نعيم عن ام سلمة رضي الله عنها قالت كان الحسن
والحسين يلعبان في بيتي فنزل جبرئيل فقال يا محمد ان
امتك تقتل ابنك هذا من بعدك واومأ الى الحسين واتاه
بتربة فشمها ثم قال ريح كرب وبلاء وقال يا ام سلمة اذا تحولت
هذه التربة دما فاعلمي ان ابني قد قتل فجعلتها في قارورة
و برآورد نعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن و حسین بازی میکردند
در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد هر آینه امت تو بکشد پسر ترا که
اینست بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورد خاکی را پس شنید آن حضرت
علیه الصلوة والسلام آن را پس فرمود که بوی کرب و بلاست و فرمود که ای ام سلمه
هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که پسر من یعنی حسین هر آینه کشته
شود پس نگاه داشت ام سلمه آن خاک را در شیشه پوشیده نماند که در بعضی
از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روز یکه حسین کشته شد آن خاک
خون گشت و در بعض روایات بجای لفظ خاک لفظ سنگریزه وارد شده چنانچه

مروی است که چون حصات مقتل حسین را جبرئیل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وآنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند روزیکه این سنگریزه با خون جاری شود
بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را کشادم
دیدم که آن سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقول است که چون شب
قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت شعر
ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل قد لعنتم علی لسان ابن داود
وموسی وحامل الانجیل یعنی ای کشتگان حسین از روی جهل و نادانی مژده باد شما را
بعذاب و رنج و بند و مقید بودن تحقیق لعنت کرده شده اید شما بر زبان داود
و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان این حضرت را داود و موسی و عیسی
علیهم السلام لعنت کرده اند واخرج ابن عساکر عن یحیی بن یحیی بن
حسین قال کنا مع الحسین بنهر کربلا فنظر الی شمر ذی الجوشن
فقال صدق الله ورسوله قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی
وکان شمر ابرص و ترجمه اش آنکه از محمد بن عمرو بن حسن گفت که بودیم
همراه حسین بر نهر کربلا و نظر فرمود پس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن
پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم گویا من می بینم سگ ابلق که دهن می اندازد در خون اهلبیت من و بود
شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت که جلد بدنش از داغهای سفید
و رنگی سیاه ابلق گردیده بود و فی الواقع که این ملعون نسبت بدیگران زیاده تر
حریص بخون اهلبیت بود چنانکه محمد صادق علیه الصلوة والتحیه
اشاره بآن فرموده واخرج ابن اسحق فی البعث

في الصحابة وأبو نعيم من طريق سحيم عن أنس بن الحارث
رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يقول إن ابني هذا يقتل بأرض يقال لها كربلاء فمن شهد ذلك
منكم فلينصره فخرج أنس بن الحارث إلى كربلاء فقتل بها
مع الحسين رضي الله عنهما. و برآورد ابن السکن و امام بغوی
در کتاب الصحابه و ابونعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث گفت که شنیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که میگفت تحقیق که این پسر یعنی حسین
کشته شود در زمینی که آنرا کربلا میگویند پس کسیکه حاضر شود از شما در زمین
پس باید که یاری کند او را پس برآمد انس بن حارث که راوی این حدیث است
بکربلا پس کشته شد در آنجا همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از
احادیث صحاح است پس کسیکه این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق
علیه الصلوة والسلام شنید امتثال مضمونش بر ذمه او لازم افتاد
مثل انس بن الحارث با آنچه واجب الانقیاد بود عمل نمود وأخرج البيهقي
عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أن الحسين دخل على النبي صلى
الله عليه وآله وسلم وعنده جبرئيل في مشربة عائشة
فقال له جبرئيل ستقتله أمتك وإن شئت أخبرتك بالأرض
التي يقتل فيها وأشار جبرئيل بيده إلى الطف بالعراق فأخذ تربة
حمراء فأراه إياها وأخرجه من طريق آخر عن أبي سلمة عن عائشة
رضي الله عنها و برآورد بیهقی از ابی سلمه بن عبدالرحمن که درآمد حسین بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و نزد آن حضرت جبرئیل بر بالاخانه عائشه بود پس گفت
جبرئیل با آنحضرت علیه الصلوة والسلام که زود قتل کنند او را یعنی حسین را امت تو

واگر بخواهی خبر دهم ترا بآن زمین که کشته شود در ان و اشاره کرد جبرئیل بدست
خود بسوی طف که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ و ابنا
نمود آن خاک را بآن حضرت و روایت کرد بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه
از عائشه موصول یعنی بذکر راوی حدیث از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و آن راوی درین حدیث ام المومنین عائشه است پس این حدیث موصول است
و سند حدیث اول مرسل است که در ان ذکر راوی از انحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نیست وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ اِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِیْنَةَ
فَاُخْبِرَ اَنَّ الْحُسَیْنَ قَدْ تَوَجَّهَ اِلَی الْعِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِیْ مَسِیْرَةِ لَیْلَتَیْنِ مِنَ
الرَّبَذَةِ فَقَالَ لَهُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَیَّرَ نَبِیَّهُ بَیْنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ فَاخْتَارَ
الْاٰخِرَةَ وَلَمْ یُرِدِ الدُّنْیَا وَاِنَّکُمْ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَاللّٰهِ لَا یَلِیْهَا اَحَدٌ مِنْکُمْ
اَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللّٰهُ عَنْکُمْ اِلَّا لِلَّذِیْ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ فَارْجِعُوْا
فَاَبٰی فَاعْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اَسْتَوْدِعُکَ اللّٰهَ مِنْ قَتِیْلٍ بیاورد
بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین متوجه بسوی
عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت دو شب از ربذه و ربذه
بفتح رای مهمله و بای موحده و ذال معجمه بهای هوز رسیده موضعیست منزل
از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که بتحقیق خدای تعالی اختیار
داد پیغمبر خدا را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را و نخواست
دنیا را و شما جگر پارهٔ آن حضرت هستید قسم بخدا که والی و متصرف نگردد دنیا را یکی
از شما گاهی باز نداشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن بهترست در حق شما پس
باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس بر گرفت ابن عمر امام حسین را و گفت که بسپارم
ترا بخدا ای کشته و شهید باشی یعنی هر گاه ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر یافت

حضرت امام حسین از آنکه بجانب عراق تشریف بردنی باشند دیده و مسافت دو شبانه روز از مدینه
ملاقی شده عرض ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم هستید که با وصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده
دامن شریف را بلوث حطام دنیوی نیالوده و از آنجا که نعیم اخروی را برای شما
عوض زخارف دنیوی قرار داده اند احدی از اهلبیت نبوت تمتع از متاع دنیای
دنی نخواهد یافت پس صواب دید همین است که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک
طریق مراجعت بلکه معاودت نمایید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم
بقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بودند میدانستند که سائق و قاید مشیت یزدی
مناصی بجز رضا بقضا ندارد عرض ابن عمر را بسمع قبول نشنیده فسخ عزیمت اختیار نکرد
ابن عمر هنگام استیداع حضرت امام حسین را در بر گرفته و کلمات یاس و تلهف
بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این میدانست که درین سفر پرخطر کارگزاران
قضا و قدر مقتضای احکام تقدیر خواهند کرد و الا از شرف رفاقت خود را یکسو نکشید
بلکه باختیار معیت محرز سعادت ابدی میگردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل
عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و محمد بن الحنفیه و غیرهم اینها قابل قبول است والا
از همچو ابن عباس و دیگر اهلبیت رسالت با وصف علم بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا
تقاعد از رفاقت هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب است که ارشاد
میشود و اَخرَجَ الحاکمُ عَن ابنِ عبّاسٍ رضیَ اللهُ عنهُ قالَ ما کُنّا نَشُکُّ
وَ اَهلُ البَیتِ مُتَوافِرُونَ اَنَّ الحُسَینَ یُقتَلُ بِالطَّفِّ
در آورده حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفته است که شک نمیکردیم ما و اهلبیت کثیرون که
بتحقیق حسین کشته شود در طف که موضعی در زمین کربلاست پیدا همین است که ابن عباس
و دیگر اهلبیت اگر میدانستند که درین سفر سائق ازلی کار خود خواهد کرد و هنگام

عزیمت از کوفه دست از رفاقت برنمیداشتند و حضرت امام حسین را در وقت
عزم عراق تنها نمی‌گذاشتند و اخرج ابو نعیم عن یحیی الحضرمی انه سافر
مع علی الی صفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا یا ابا عبد الله
بشط الفرات قلت ما ذا قال ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال حدثنی جبرئیل ان الحسین یقتل بشط الفرات وارانی قبضة
من تربته و برآورد ابو نعیم از یحیی حضرمی که بتحقیق که او سفر کرد همراه رکاب امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن موضعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا
جنگ عظیم میانه امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه مقابل نینوی
شد ندا کرد که صبر و شکیبائی کن ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نهر فرات راوی گوید گفتم
چه چیز است یعنی این چه گفتنی گفت که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکه هر آینه حسین کشته شود بر نهر فرات
و نمود مرا مشتی از خاک آن مکان از این روایت پیداست که جناب مرتضی کرم الله
وجهه را علم بقتل حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاصل بود
و تفصیل این اجمال ست آنچه ابو نعیم از اصبغ بن نباته روایت کرده چنانکه میفرماید
و اخرج ابو نعیم عن اصبغ بن نباتة قال اتینا مع علی رضی الله عنه
علی موضع قبر الحسین فقال ههنا مناخ رکابهم و موضع
رحالهم و مهراق دمائهم فتیة من آل محمد یقتلون
بهذه العرصة تبکی علیهم السماء والارض و برآورد ابو نعیم از اصبغ
بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه بموضع قبر حسین پس فرمود
علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان ست و موضع خیمه‌گاه ایشان و مکان
ریختن خونهای ایشان نوجوانی چند از آل محمد کشته شوند درین میدان که بگریند

برایشان آسمان و زمین و اخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال اوحی الله تعالی الی محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انی قتلت
بیحیی ابن زکریا سبعین الفا و انی قاتل بابن بنتک سبعین
الفا و سبعین الفا انتهی. و حاکم تصحیح کرده این حدیث را از ابن عباس رضی الله
عنهما گفت که وحی فرستاد خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که تحقیق من
کشتم بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را از یهود و تحقیق من خواهم کشت در انتقام
فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار از ینجا عظمت و وجاهت جناب خاتم الانبیا
علیه الصلوة و الثنا ظاهر گردید است که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته
شود و بعوض انتقام خون حضرت سید الشهدا دو چندان یعنی یک لک و چهل هزار مقتول
گردید و مصداق این خبر اولا در واقعه مختار و ثانیا در اوایل دولت عباسیه بزبان
علی سفاح بظهور آمده اخرج احمد والطبرانی عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال رأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی النوم ذات یوم
بنصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت
ما هذا قال دم الحسین و اصحابه لم ازل التقطه
منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجدت قد قتل
ذلک الیوم انتهی و برآورده احمد و بیهقی از ابن عباس گفت که دیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را روزی در خواب بوقت ظهر ژولیده پریشان
مو غبار آلوده و در دست مبارک او شیشه که دران خون است پس گفتم
که این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که چیدم و برداشتم آنرا
بروز قتل او ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن وقت را باز دریافتم
که چون کشته شد حسین همان روز یعنی روزیکه من این خواب دیده بودم

وأخرج الحاكم والبيهقي عن أم سلمة قالت رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام وعلى رأسه ولحيته التراب فقلت ما لك يا رسول الله فقال شهدت قتل الحسين آنفا و برآورده حاکم

وبیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب حال آنکه سر وریش مبارک آن حضرت خاک آلوده بود پس گفتم که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین حاضر بودم بر ناظرین این اخبار وآثار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای ناله عباس که روز بدر ایشان را همراه کفار بکه اسیر کردند جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را تمام شب از خواب باز داشت حال پر ملال جناب رسول خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس کردنی است که از تشنگی عترت طاهره و قتل و قمع نونهالان گلشن رسالت و بنات خاصه گل سر سبد چمن نبوت و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهلبیت بر شتران خشک پالان و نزول مصائب بیکران بسر وقت زنان و یتیمان بر روح مقدس سرور پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک و غبار آلودگی جسم مقدس و التقاط خون حسین و یاران او از زمین و داشتن در شیشه و خاک آلوده بودن سر وریش آن حضرت و حاضر شدن بمقتل حسین چنانکه در رویای ابن عباس و ام سلمه است چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین در طفلی آن حضرت را ایذا رسانیده و حضرت سیدة النساء را بخصوص بخطاب شیدائی که گریه حسین مرا ایذا میرساند مخاطب گردانیده سنوح سانحه کربلا را چه باید گفت که از ابتدای آدم تا این دم چنین معامله احدی بچشم ندیده و نه بگوش شنیده اگر قیام قیامت موقت بوقت خود نشدی نمی بود جای آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شده مانند قطرات مطرات بر زمین

پلیدی و دامن زمین همچو کتان از ماه چاک چاک گردیده از هم پاشیدی خون باریدن
آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان که بیانش میرود در چه
حساب است وأخرج البيهقي وأبو نعيم عن بصرة الأزدية قالت
لما قتل الحسين مطرت السماء دما فأصبحنا وحبابنا وجرارنا وكل شيء
لنا ملآن دما و برآورد بیهقی و ابو نعیم از بصره ازدیه گفت که هرگاه شهید شد حسین
خون بارید آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای ما و سبوهای ما و هر ظرفیکه
از آن ما بود پر از خون بود وأخرج البيهقي وأبو نعيم عن الزهري قال بلغني
أنه يوم قتل الحسين لم يقلب حجر من أحجار بيت المقدس إلا
وجد تحته دم عبيط و برآورد بیهقی و ابو نعیم از زهری که گفت که بمن رسید که تحقیق
روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس مگر
یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی وأخرج البيهقي عن أم حبان
قالت يوم قتل الحسين أظلمت علينا ثلاثا ولم يمس منا أحد
من زعفرانهم شيئا فجعله على وجهه إلا احترق ولم يقلب
حجر ببيت المقدس إلا وجد تحته دم عبيط و برآورد بیهقی از ام حبان
گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و مس نکرد و یکی
از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر می سوخت و گردانیده نمی شد
سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز مروی است
که آن روز هیچ سنگی در دنیا برداشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی نبوده
وأخرج البيهقي عن علي بن مسهر قال حدثتني جدتي قالت كنت
أيام قتل الحسين جارية شابة فكانت السماء أياما كأنها علقة و برآورد
بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر داد مرا جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین

صوفی استفاده علوم کرده و در تصانیف بسیار است امام الحرمین در حق وی گفت که کسی شافعی را بر عالم [illegible] نیست مگر امام شافعی را بر وی [illegible] الا ابو بکر بیهقی که احسان او بر شافعی است زیرا که در تصانیف خود نصرت مذهب او نموده و [illegible]

دختر نوجوان پس آسمان میگریست بر او تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده
در باب گریه آسمان بر سلف منقول ست چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده
که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان
ظاهر شد و از ثعلبی منقول ست که آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست
و گویند که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان
که محسوس در جهان ست بعد قتل حسین حادث شد و قبل از آن این سرخی را
وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد چه مرویست که سرخی شفق بر افق آسمان
قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی گوید که حکمت در سرخ
شدن آسمان اینست که چون از عروض غضب خون بجوش می آید و جسد به سرخی
رنگ چهره میگردد و ذات باری عز اسمه که منزه از تجسم و لوازم آن ست از نشانه
غضب خود را بنابر این سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل روشن
بر عظمت معصیت قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی
گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بمرتبه رسیده بود که از سرخی
آسمان دیوارها و عمارتها برنگ لحاف معصفر گشته بود و کواکب و شهابها از
آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتاد و روز قتل حسین خون از آسمان بارید که تا مدت
نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی
رنگ آن تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز
قتل حسین از آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه
روان بود و چون سر حسین را که بدار الاماره کوفه آوردند دیدند که از دیوار خانه ها خون جاری
گردید و بر آمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران
و لحوم در رساله بروایت زهری و امثال آن مذکور ست و مرویست که روز قتل حسین

آفتاب بکسوف گرفت که ستاره ها در نیم روز نمودار شدند و مردمان گمان بردند که قیامت
قایم گشت و این از اعاظم علامات ست و دیگر از جمله آثار و علامات ست که ارشاد
میشود و اخرج البیهقی عن جمیل بن مرة قال اصابوا ابلاً فی عسکر
الحسین یوم قتل فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان یسیغوا منها شیئا و برآورده بیهقی از جمیل بن مره گفت که بغارت بردند
لشکریان یزید شتران را که در لشکر حسین بودند روز قتل آن حضرت پس نحر
کردند شتران را و پختند آنها را پس گردید گوشت شتران مانند حنظل در تلخی پس
نتوانستند که از حلق فرو برند از آن چیزی و ابن حجر در صواعق منقول ست
که قافله ورس از یمن بسوی عراق میرفت چون با لشکر یزید که نیز بآنجانب
میرفت مرافقت کردند شتران که بار ورس بودند ورس آنها تمامی خاکستر
شد و بعضی گویند که ورسی که در لشکر قاتلان بود روز قتل حسین همه خاکستر شد
و شتران را که حلال کردند از گوشت آنها آتش بر می آمد و همچو سوانح برای عبرت
سامعان آن حضرت باظهاران بوده و آنچه برای تعذیب قاتلان ست بیانش
میرود و اخرج ابو نعیم من طریق سفیان عن جدته قالت شهد
رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره حتی کان یلفه
واما الاخر فکان یستقبل الراویة بفیه حتی یاتی علی آخرها
فما یروی و برآورده ابو نعیم از طریق سفیان از جده خود گفت حاضر
شدند دو مرد قتل حسین را پس اما یکی از آنها پس عضو تناسل او دراز شد
تا آنکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست و گویند که بگردن همچو ریسمان
می پیچید او را و دیگری پس حالش بجائی رسید که استقبال میکرد
پکهال پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی نوشید آن را و سیراب نمیشد

و همچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده مردند چنانچه بعضی از آن اگر
خدا خواسته در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات نوحه جن است آن را
باید شنید و اخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجن
تنوح علی الحسین وهی تقول شعر مسح النبی جبینه فله
بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده
خیر الجدود ترجمه آورد ابو نعیم از حبیب بن ثابت گفت که شنیدم
زنی را از جنیان که میگریست بر حسین و در حالیکه میگفت که مسح کرده پیغمبر
پیشانی او را پس بود برای او نور و لمعان در رخسار او پدر و مادرش بودند
از همه گان قریش و بود جدش بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد بر حسین
و میگریست بران و میگفت آنچه بیانش رفت و اخرج ابو نعیم عن حبیب
بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبی
صلی الله علیه وآله وسلم الا اللیلة وما اری ابنی الا قد
قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها اخرجی فاسألی فاخبرت
انه قد قتل وان الجنیة تنوح شعر الا یا عین فانهملی بجهد
ومن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی ملک عبد ترجمه آورد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت از
ام سلمه گفت نشنیدم نوحه و گریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم مگر امشب و نمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق کشته شد یعنی حسین پس
فرمود کنیز خود را که بیرون روی پس بپرسی پس خبر داد کنیز باینکه بتحقیق کشته
شد حسین و بدرستیکه جنیه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه زاری
بکن بکوشش تمام و کیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشید

ایشان را اسباب موت بسوی ظالم سرکش در سلطنت زمان من و گویند که حضرت
ام سلمه بعد دریافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت و تا دیر غشی بر او طاری
ماند و اخرج ابو نعیم عن مزیدة بن جابر الحضرمی عن امه
قالت سمعت الجن تنوح علی الحسین وهی تقول شعر انعی حسینا
هبلا ۞ کان حسینا جبلا ۞ و برآورد ابو نعیم از مزیده بن جابر حضرمی از مادر
خود گفت که شنیدم جن را که بآواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت که خبر مرگ
حسین میرسانم غمگین شده بود حسین با جمال و کوه صبر و استقلال پوشیده نماند
که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کردن اوصاف حمیده
و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام ست نه نوحه متعارف و مرسوم
اهل بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحه
وعید شدید بران وارد ست و اخرج ابو نعیم من طریق ابن لهیعة عن
ابی قبیل قال لما قتل الحسین احتز رأسه وقعدوا فی
اول مرحلة یشربون النبیذ فخرج علیهم قلم من حدید
فکتب سطرا بدم شعر اترجو امة قتلت حسینا ۞ شفاعة جده
یوم الحساب ۞ و برآورد ابو نعیم از طریق عبد الله بن لهیعه که محدث مشهور ست
از ابی قبیل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را و نشستند در اول
منزل می نوشیدند نبیذ را پس برآمد بر ایشان قلمی از آهن پس نوشت سطر
از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد او بروز حساب
یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی شام
می بردند این که در اول منزل رسیدند و بخوردن نبیذ مشغول شدند دیدند که قلم
آهنی از غیب پیدا شد و سطری یعنی بیت هر قوم را بخون نوشت و بیتی گویند

که چون زنان اهلبیت را بر شتران نشانده و سر امام مظلوم را بر نیزه گذاشته بطرف
شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در انجا دیری بود و در نزدیکی آن فرود کشیدند دیدند
که بر دیوار آن دیر بیتی مزبور مرقوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسندهٔ این
بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت بر این دیوار از مدت
پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شگافته شد
و دست و قلم از آن برون آمده این بیت را از خون نوشت و گویند که چون راهب
بحال اسیران اهلبیت وقوف یافته سر مبارک سید الشهدا را بر سر نیزه دید
با خود گفت که این قوم بد کسانند که پسر نبی خود را کشتند و اهلبیت او را ذلیل
و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شده گفت که ده هزار درهم از
من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه است امشب پیش من بگذارید چه ایشان
که از بس حریص آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب سر مبارک از دست
ایشان گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی خود نهاده مشاهده
انوار خداداد جمال حق نما میکرد و بدیدهٔ سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات از سر
مبارک تا آسمان میرود و طبقات نورانی در پی تا صبح از آسمان بر سر مبارک
میریزد بملاحظهٔ این حال مسلمان شد و بقیهٔ عمر خود را در محبت و ولای اهلبیت
و اتقیا و احکام اسلام گذرانید و بایفای موعود پرداخته ده هزار درهم بآن گروه
بدبختان داد هرگاه آن بدکاران در میانه از نظر گشته خواستند که میانهٔ خود با
قسمت نمایند دیدند که آن درهم خاکستر بودند و بر یک طرف از انها آیه ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر که بوده وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
نقش بود برای ارباب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که اینهمه آثار
عجیبه و شواهد غریبه که بیانش رفته ازان سبب ظاهر شده تا اطلاع بر عظمت واقعهٔ کربلا

وشهادت سید الشهدا است لیکن امریکه عجیب تر از آن متصور نیست بگوش حق نیوش
باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلام بر آن میشود اخرج ابن عساکر عن المنهال
ابن عمرو قال انا والله رایت راس الحسین حین حمل و انا
بدمشق و بین یدی الراس رجل یقرء سورة الکهف حتی
بلغ قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من
ایاتنا عجبا فانطق الله الراس بلسان ذرب فقال اعجب من ذلک قتلی و حملی
در بر آورد ابن عساکر از منهال بن عمرو گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه
برداشته شد بر نیزه و من بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف
را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از
اعجوبه نشانهای قدرت ما بودند پس گویا کرد خدای تعالی سر مبارک را بزبان تیز
فصیح پس گفت عجیب تر ازین کشته شدن من و بر نیزه برداشته شدن سر نیست
پوشیده نماند که قصهٔ اصحاب کهف که تا سه صد و نه سال بغار در خواب رفتند
و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از آن مقدار خواب خود را پنداشتند هر چند
مشتمل بر عجائب قدرت الهی ست چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر قرآن و کتب
تواریخ بجای خود مذکور ست لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر نیزه
عجیب تر از آن ست نمی بینی که جماعت یزیدیان با وصف تفوه بکلمهٔ شهادت
و اقرار نبوت خاتم الرسالت و امتثال رسم و اسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی
بقتل فرزند رسول و جگر گوشهٔ بتول پرداختند و دودمان رسالت را پامال حوادث
و آفات ساختند و سر سردار نوجوانان بهشت را بتیغ و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند
و مستورات سرا پردهٔ عصمت و طهارت را بی پرده بر پشت شتران نشانیده شهر
بشهر گردانیدند و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هر چه بسر وقت اهل بیت نبوت

رفت بیان شمه ازان بزبان قلم گذشت و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
مومن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار ان هذا لشئ عجاب

خاتمه

در بیان حال قاتلان خسران مآل کسانیکه تصفح کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده باشد
که هر کس که مباشر قتل و سهیم و شریک قاتلان و راضی و خرسند بشهادت شاه شهیدان
گردید قطع نظر از عذاب و نکال اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار ناپایدار
بسزای کردار خود رسید چنانچه از زهری منقول ست که هر کسیکه در معرکهٔ کربلا بعرض
مقابلهٔ حضرت سید الشهدا بود بی دیدن عذاب و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت
بعضی بقتل رسیدند و بعضی نابینا شدند و بعضی را رو سیاه گشت و بعضی را
در اندک فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی بتشنگی مردند و بعضی بدیگر
عقوبات مبتلا گشتند و مروی ست که جماعتی باهم دیگر حرف میزدند که هیچکس را از
دشمنان حسین ندیدیم که بدون ابتلا در مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیر مردی
ازان جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی بوده‌ام و هنوز مصیبتی پیرامون حالم
نگشت درین سخن بود که برای راست کردن فتیله چراغ از جای خود برخاست شعلهٔ
چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش افتاد که وی از جماعت میگذشت بعجلت
که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را بدریا انداخت چون این آتش فروخته قهر الهی
بود آب دریا بکار نیامد خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب
جهنم شد و از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دیگر هم
شریک مجلس بودند که میانه کلام تذکرهٔ معرکهٔ کربلا بمیان آمد گفتند که هر که شریک
قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده بمرد میزبانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت
که من حاضر معرکهٔ کربلا بوده‌ام و هیچ آفتی بمن نرسیده هنوز این حرف بانجام
نرسیده بود که شعله از چراغ بر جست و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت

راوی گوید بخدا که من بچشم خود دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی ست
که روی ایشکسان ابن زیاد که سر حسین را بافتراک بسته بود دستهاری و رنگو منظری
داشت بعد از آنکه دیدند روی او تیره و تاریک تر از قیر گشت گفتندش که خوبترین
مردم و حسن و جمال بودی چه شد که رویت با این روز سیاه نشست گفت از روزیکه
حسین را بفتراک بستم هر روز دو کس هر روز همی آیند و هر دو بازوم گرفته کشان کشان
بسوی آتش می برند و از آنجا بر آن همی آویزند و بازم همی آرند ازین رو رویم سیاه و حالم
تباه ست آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا مانده بگمراهی وادی جهنم شد و از واقدی
منقول ست که پیرمردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از و سببش پرسیدند
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که آستین را باز و چیده و در
دست مبارکش شمشیری بود کشیده و روبروی آنحضرت فرشی چرمین گسترده
تا وقتیکه ده تن از کشندگان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرش انداخته اند چون که نظر آنجناب بر من
افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشمم کشید که کور شد و گویند شخصی در شام از قتلهٔ حسین
بود که رویش همچو روی خنزیر شده عبرتگاه مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که تیر
بگلوی عبدالله رضیع علی اصغر رسانده بود بمرضی مبتلا گشت که جانب دلش حرارت
و در پشت برودتی پیدا شد که هر چند روبروی او باد بیزن میکشیدند و عقب او
تنور آتش می افروختند همچنان فریاد میکرد و آنقدر تشنگی میداشت که سبو سبو آب میخورد
و فریاد العطش از کام و دهان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و بهمان عقوبت بمرد
اینست شمهٔ از حال مردم عوام که حاضر معرکهٔ کربلا بودند اما خواص پس از حال یزید
پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بدگهر و نظرای ایشان مجملا باید شنید
که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سرآمد اشقیا را قطع
نظر از امراض جسمانی که همه بنیه شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن

سطر ۱ قیر یعنی سیاه که بر پشت شتران بالند جهت دفع خارش ۱۲ مولوی سالار علی سلمه الله تعالی

سهل است بارتکاب افعال شنیعه مبتلا گردید که صورت عذاب الهی بی شائبهٔ تکلف از
ناصیهٔ حال آن بدمآل نمودار بود منجمله آن تخریب مدینهٔ منوره است که از دست بیدادش
تا سه روز عوام و خواص سکنهٔ آن بلدهٔ طیبه از قتل و غارت امان نیافتند و هفتصد
کس از صحابه کشته شدند و خانهٔ ام المؤمنین حضرت ام سلمه را تاراج نمودند و تا سه روز
نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند و سگ و گربه بر منبر منیف در مسجد شریف
جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بحال خود می لرزد یزیدیان در مسجد
نبوی که مورد جنود ملائکهٔ مقدسه بود بظهور آوردند و از آن جمله هتک حرمت کعبهٔ معظمه
که از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم پر گشت و ستونهای مسجد شکست و لباس
کعبه را سوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا همه توبره ها ساختند تا آنکه روزی چند
چوب سوختنی
خانهٔ کعبه بی لباس و اهل بیت الله در ایذا و هراس ماندند و از آنجمله است حلت و اباحت
منهیات شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تزویج برادر با خواهر و امثال آن که
دلیل صحیح بر تائید کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود مصرح است
المختصر آن شوربخت سه سال و هفت ماه با ابتلای چنین عقوبات از بادشاهی خود
دم زده پانزدهم ربیع الاول در مقام حمص که شهری از بلاد شام است واصل جهنم گشت
و سنین عمرش سی و نه سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل نکبت از دنیا رفت
و از اتفاقات است که روز یکه هتک حرمت کعبه از جور و تعدی یزید بظهور آمد همان روز
آن شقی ذخیرهٔ خسران را توشهٔ راه عاقبت کرده رخت اقامت خود را از دنیا
بدوزخ کشید چون یزید بن معاویه بمرد معاویه پسر یزید را که در حیات خویش
ولی عهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر منبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا علیه الصلوة والثنا گفت که خلافت آئین
مخصوص خدا در حق خلفای با صفا است جد من معاویه بن ابی سفیان از راه خلاف

با علیؑ مرتضی که احق و الیق بخلافت بود نزاع و جدال کرد و بعد او پدرم که هیچگونه اهلیت
و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استحکام حکومت خود همچو حسینؑ
بن علیؑ فرزند رسولؐ را کشت آخر چون هر دو نکال و وبال و این بطمع حکومت چند روزه
همراه خود بردند و بعد ازین زار زار گریست و گفت که من میدانم که محاربه با حسینؑ بسیار
بد بود که پدرم نمود و بازگشت او بسوی جهنم شد که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را
مباح ساخت و به تخریب مدینهٔ طیبه پرداخت و هتک حرمت خانهٔ کعبه را روا داشت
من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هر کسی را که راضی شود امیر گردانید
من عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس از منبر فرود آمد و بعزلت نشسته
در خانهٔ خود در ابروی خلائق بست و بعد از آن بجوار رحمت حق پیوست اما حال
خسران مآل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبیدهٔ ثقفی کشته
شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشت مرویست که چون مختار تسلطی
بر کوفه یافت عرض اسیران درخواست و فرمان داد که کسانیکه در لشکر ابن سعد شریک
قتال حسینؑ بن علیؑ بودند یک یک ازین نشان دهید چنانکه چند کس را نشان دادند
همه را گردن زده بدار کشید و مختار غلام خاص خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند
حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار
گفت که حالیا از حکومت ری و اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشسته است و در
قتل حسینؑ چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد ببریدند و پسرش را نیز
کشتند و شمر را طلبیده نیز گردن زد و سرهای اینها را پیش محمدؑ بن حنفیه فرستاد
پس حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد در معرکهٔ کربلا بودند هر کرا یابید بکشید چون
مردم دانستند که مختار در صدد قصاص حسینؑ است از کوفه قصد گریز به بصره کردند
لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دستیاب می شد می کشتند و نعش می سوختند

وخانهٔ او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول
هر دو دست و پای او بریدند بعد از آن بدار کشیدند پس تنش بآتش سوختند و همچنان
دیگران که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشتند القصه چون مختار از قتل ابن سعد
و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن و العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند قتل
ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله ابن زیاد فرستاد
همین که ابراهیم بسرحد موصل وصل شد ابن زیاد بکنار دریای که بفاصله پنج فرسنگ
از موصل واقع است لشکر کشیده بنای مقابله انداخت تا آنکه وقت صبح محاربه آغاز و از طرفین
بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داد
چون فوج ابن زیاد هزیمت خورده رو بفرار نهاد و لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد
و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری
از همراهیان ابن زیاد از جان گذشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده
پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آن سر را پیش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد
بکوفه رسید مختار بزم خود آراسته و بالای کوفه بنا ساخت بدار الاماره جلوس
نموده فرمود که سر ابن زیاد را حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که ای خبیث
ابن زیاد وای مردم کوفه ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت
و از مفتاح النجاة منقول است که در واقعهٔ مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل
رسیدند و این واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بفاصله شش سال از واقعهٔ کربلا
اتفاق افتاد و بروایات صحاح مروی است که هرگاه سر ابن زیاد و سرهای دیگران را پیش
مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شد و در سوراخ بینی ابن زیاد رفت
و اندکی قرار گرفته از دهان او بر آمد باز به بینی رفت تا غائب شد گویند که تا
چندین بار آمد و رفتی کرد بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر و کسی از ...

وقیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و عبد الله بن قیس و حکم
بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید بعقوبت ابتلا شده بقتل رسیدند
و تنهای اینها را از زیر سم اسپان گذاشتند و اسپان را بر آنها دوانیدند چندانکه
استخوانهای ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیده مباد که در کتب تواریخ اختلاف
است در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن
و کیف ما کان منتقم حقیقی حسب وعده که بیانش در ضمن اخبار واقعه کربلا بروایت
حاکم مقدم شد سزای اعمال قتله حسین را از دست مختار یکایک آنها نهاد و گو شقاوت
ازلی نهایت کار ظهور در ناصیه اعتقاد مختار کرده چنانچه تفصیل حال بد مآلش در کتب
تواریخ مسطور است و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد داعیه
محاربه با عبد الله بن زبیر در سرش جا کرد و عبد الله بر اراده مختار وقوف یافته
مصعب بن زبیر برادر خود را بمحاربه مختار نامزد کرد و چون مصعب از بصره بمحاربه مختار
روان شد میانه مصعب و مختار بطرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب
گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید و همین که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن
استیلا یافت عبد الملک بجنگ مصعب برخاسته هنگامه قتال گرم ساخت
و فتحیاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید و از ابن عمیر
لیثی منقول است که با عبد الملک گفت که من اولا سر حسین را بدار الاماره و برو
ابن زیاد دیدم بعد از آن سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از آن سر مختار را در حضور
مصعب و بعد از آن سر مصعب را بمجلس تو می بینم پس از این دار الاماره پناه میجویم که
بد مکانی است که بار گذشت سرهای رئیسان بآنجا میشود و عبد الملک با شنفای این سخن از
مجلس برخاست و گفت که بنای این قصر نامبارک را از پا در آرند مجملا هرگاه عبد الملک
بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شد و کوفه و نواحی آن در تصرف او در آمد خواست

کہ سپاہ برای قتال عبد اللہ بن زبیر بمکہ فرستد در اول اہل ہیچکس اجابت نکرد کہ در حرم خدا کہ جدال و قتال دران حرام است چگونہ محاربہ بعمل آید روزی حجاج پیش عبد الملک حاضر شدہ گفت کہ من دوش بخواب دیدہ ام کہ سر ابن زبیر را از تنش بریدہ ام عبد الملک دانست کہ حجاج راضی بعزیمت مکہ برای مقاتلہ ابن زبیر است فوج خود را بنام حجاج کردہ بمکہ فرستاد حجاج کہ اصلش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاہ دیگر جمع ساختہ متوجہ سمت کعبہ شدہ نائرہ قتال را با ابن زبیر باشتعال آورد و کمر گستاخی بالبستہ دامن محافظت و آداب کعبہ یکسر از دست اعتقاد گذاشت تا آنکہ تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبد اللہ بن زبیر شربت شہادت چشید بعد ازانکہ این مرحلہ ہم طی شد حکومت مروانیان بر شام و عراق و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا ہزار ماہ دوام و استمرار یافت و آنچہ در تفسیر سورہ انا انزلناہ فی لیلۃ القدر بذیل کریمہ لیلۃ القدر خیر من الف شہر از حضرت امام حسن علیہ السلام مرویست کہ مراد از ہزار ماہ مدت ملک و سلطنت بنی امیہ است بظہور آمدہ اینست روداد وقائع کہ بترتیب آنچہ محفوظ خاطر منتشر بود حوالہ بقلم نمود و بعد ازین آنچہ جلوہ ظہور گرفت بخوف اطناب کلام نمی کشد زبانش بکار رفتہ فقط

خاتمۃ الطبع

سپاس بیحد درگاہ داور بیچون کہ درینولا اتمام طبع کتاب با والواقعات در احوال شہادت آل عبا و خامس آل عبا خصوصاً حضرت حسن مجتبی و حضرت حسین شہید کربلا علیہما الصلوات والتحیہ مسمی بہ تحریر الشہادتین شرح بسوط سر الشہادتین کہ متضمن نقل روایات معتبرہ از روی احادیث نبوی فخر علمای مستند اہل حدیث مولانا شاہ عبد العزیز محدث مغفور دہلوی تصنیف فرمودہ شرحش بکمال توضیح و لطافت بیانی و شیوا زبانی در زبان فارسی عالم جلیل و فاضل جلیل صاحب کمالات ظاہری و باطنی حضرت شاہ سلامت اللہ مرحوم زیب رقم نمودہ و دیگر روایات را کہ بحد اعتبار رسیدہ بود بران افزودہ بار ہا شرح موصوف بسبب مقبولیت در مطابع مختلف بطبع رسیدہ اکنون بباعث اصرار اہل شوق در مطبع نامی منشی نولکشور مقام لکھنؤ ماہ دسمبر سنہ ۱۸۹۶ع مطابق ماہ صفر سنہ ۱۳۱۴ھ بحلیہ طبع در بر کردہ در نظر عالمیان جلوہ نما ساخت کہ تا جہان ... مطبوع طبع اہل عالم گرداناد

جنگ نامۂ کربلا۔

مجموعۂ توشۂ عقبیٰ۔ درود و وظائف اسمائے الٰہی مع خواص و نامہائے مبارک رسالت پناہی تالیف مولوی محمد عباس۔

معین البکا معروف بہ دہ مجلس۔ مع رسالۂ شفا مشہور بہ چہل مجالس تصنیف نواب سید اظہار اللہ۔

مجموعۂ نور و مشتمل چند رسائل ذیل ۱۔ دعائے مغنی۔ ۲۔ قصیدہ بردہ۔ ۳۔ قصیدہ بانت سعاد۔ ۴۔ قصیدہ غوثیہ۔ ۵۔ دعائے سریانی۔ ۶۔ قصیدہ اویس قرنی

انوار محمدی۔ بیان اختلاف فرق اسلامیہ تصنیف محمد امیر اکبرآبادی۔

شرح چہل حدیث۔ تصنیف میر علی۔

مجموعہ۔ ۱۔ وفات نامہ ۲۔ قصیدۂ نعتیہ ۳۔ قصۂ حضرت بلال۔ ۴۔ قصۂ حضرت والی حلیمہ

نبوت نامہ۔ معروف بہ حلیہ شریف

مولود شریف منظوم۔ از مرزا علی بہار۔

مولود شریف شہیدی شرح واضح منظوم از مولوی غلام امام شہید۔

ایضاً خرد۔ ״

میلاد مصطفوی۔ بروایات امامیہ تصنیف مولوی وزیر حسن۔

حدیقۂ میلاد۔ در فضائل و ولادت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ۔

نسب نامہ۔ رسول مقبول حال بعثت سے وفات تک۔

تاریخ مدینہ۔ ترجمہ جذب القلوب مترجمہ مولوی عبد الحق بریلوی۔

نور نامہ و شمائل نامہ۔ نور محمدی اور شمائل کا بیان ہے۔

خدا کی رحمت۔ حال پیدائش حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم۔

اسرار نبوت و فضائل نبوت و نعم البدل رسول شریف۔ یہ تین کتاب مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین ہیں۔

محامد خاتم النبیین۔ غزلیات محامدین مؤلفہ منشی امیر احمد امیر۔

سرور القلوب فی ذکر المحبوب۔ معجزات پیغمبر کا بیان مؤلفہ مولوی محمد نقی علی خان۔

گلدستۂ محسن۔ در مجامد پیغمبر شامل رسائل۔ ۱۔ مدیح خیر المرسلین۔ ۲۔ مخمس نعتیہ۔ ۳۔ مثنوی صبح تجلی۔ ۴۔ سراپائے رسول اکرم مؤلفہ مولوی محمد محسن۔

خمسۂ محمدیہ۔ در فضائل پیغمبر تصنیف مولوی نجم الدین نجم۔

مجموعہ نسیم جنت - قصیدہ نعتیہ خیابان فردوس
در فضائل درود - مولفہ مولوی محمد کافی -
سبیل الجنان ترجمہ تکمیل الایمان مصنفہ
میر علی تخلص اسیر
تذکرۃ الجمعہ - فضیلت جمعہ میں مصنفہ نواب
مولوی قطب الدین خان -
فلاح دارین - آداب معاشرت شرعی مولفہ
مصلح الحق - مسائل ضروریہ دین مولفہ - ایضاً
تحفۃ الزوجین - میاں بی بی کے باہمی
حقوق اور انکی معاشرت - ایضاً
احکام العیدین - مولفہ - ایضاً
تحریم النساء - رشتہ داروں کی کون عورتیں
حلال ہیں اور کون حرام ہیں جنکے ساتھ
نکاح درست نہیں شرعاً مولفہ - ایضاً
رسالہ کلید باب الحج - احکام حج کا بیان
مصنفہ منشی محمد سید انور علی -
فضائل الشہور والصیام فی ادراک اللیالی
والایام - مہینوں اور ماہ صیام کی فضیلت
مولفہ مولوی محمد رمضان -
سراج السالکین - ترجمہ منہاج العابدین
مصنفہ حضرت امام غزالی ہر مترجمہ مولوی نصیر
گلدستہ کرامات - در ذکر ما وا مشاہد کرامات
حضرت غوث الاعظم مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری

رسالہ مجادلہ یا دیہ - در امتناع بازی شطرنج معروف
بہ رسالہ شطرنج مولفہ مولوی عبداللہ بلگرامی -
گلزار جنت - نعماے جنت کا بیان مصنفہ نواب
قطب الدین خان -
ترغیب الفرقان - در فضائل قرآن مولفہ
مفتی محمد ظہیر الدین بلگرامی -
تاریخ مکہ معظمہ - احوال بناے کعبہ و فضائل
مولفہ حاجی محمد فخر الدین خان -
ضمان الفردوس - مولفہ مفتی عنایت احمد
سیر الحرمین فی فضائل الحرمین - کعبہ
اور مدینہ کی بزرگیوں کا بیان مولفہ مفتی محمد عبد اللطیف
عقد الجواہر مسمی بہ ہدایۃ الشعراء - جو از علم جواز
شاعری کا بیان شرعی طور سے مولفہ
ابو عبد العزیز معروف بہ سید منشی احمد
مجموعہ جوشن صغیر و کبیر - شرح مع درود تلطفی
و دعاے کمیل -
جوشن صغیر - مترجم
طریقہ حسنہ - مصنفہ حکیم حسان علی خان
مدار المہام ریوان -
وصیت نامہ مع رسالہ دانشمندی -
تصنیف شاہ ولی اللہ محدث دہلوی -
تحفہ ماہ رمضان - مصنفہ عبداللہ خان -